

نمال

فصلنامه کودکان و نوجوانان دور از افغانستان

نشریه بنگاه ویرایش شاهنامه هالند

شماره دوم، سال دوم، بهار ۱۳۸۴ خورشیدی برابر به مارچ ۲۰۰۵ مسیحی

در برگه‌های این شماره:

- یادداشت اباره
- بیاید فارسی بیاموزیم (ویژه کودکان)
- بازی با حرفها (ویژه کودکان)
- پنبه خوردن گرگ (قصه کوتاه، ویژه کودکان و نوجوانان)
- چشمه های آبی (سرود ها برای کودکان)
- ماه و ماهی (قصه کوتاه، ویژه کودکان و نوجوانان)
- قصه مصور و بازی برای کودکان و نوجوانان
- گام نخست در آموزش زبان (ویژه نوجوانان)
- سرگرمی های آموزشی، فکاهی و دانستنیاها برای نوجوانان
- شگفتن در بهار و باران (صفحه شعر برای نوجوانان)
- جواته ها (ویژه نوجوانان)
- من و نمال (داستان کوتاه، ویژه نوجوانان)
- آموزش شطرنج برای نوجوانان
- فکر آبی در لحظه های تاریخ (ویژه نوجوانان)
- بهرامون نوروز (ویژه نوجوانان و مادران و پدران)
- آموزش زبان مادری برای کودکان (ویژه مادران و پدران)
- مقدمه بی برسر نوشت کودکان میان دو فرهنگ (ویژه مادران و پدران)



کامبیز سکندر
شهران گروپ خورد سالان شطرنج در هالند



سکینه افضلی برنده جایزه نقاشی سال ۲۰۰۴

برنامه جهانی غذا، سازمان ملل متحد



یادداشت اداره



دومین برگه نهال
در ایام خجسته
نوروز و بهار ۱۳۸۴
به به خواننده هایش
پیشکش میشود.

به همین بهانه تهنیت
و مبارکباد داریم به تمام نهالان و نونهالان افغان در
سرتاسر دنیا.

دست اندرکاران نهال این شماره را با حال و هوای
بسیار مجزا و مشخص شبیه حس کردن بهار و ایام پر
حرارت و سخای او، شبیه حس کردن جریان پرشور
زنده گی، هیجان، شوق، تلاش کردن و به جلو رفتن به
شما عزیزان تقدیم میدارند که پیام ها، تشویق ها و
حمایه های خیلی گرم، صمیمی و غیر قابل تصویری از
جانب خواننده ها و علاقمندان، آن را دلیل است.

بعد از نشر شماره نخست نهال در دسمبر ۲۰۰۴، با
همه دشواری هایی که جریان کار آن برگه داشت،
انتظار چنین واکنش کمتر ممکن مینمود. دفتر نهال با
یک قوت قلب غیر منتظره از همه و از هر جا سپاس
کرده و نهایت مشکور است.

قابل یاد آوری میدانیم که به همین پیوست صفحاتی از
نهال در مجله "گلبرگ" در استرالیا به چاپ رسیده و
در آینده نیز این سلسله ادامه خواهد داشت.

نهال این همه موفقیتش را مدیون و مرحوم همکاری
بی شائبه نویسنده گان، ادیبان و فرهنگیان میداند که از
سرتاسر دنیا برای نگهداشت و بزرگ کردن آن بی
دریغانه کوشیده اند.

مرحله و قدم بعدی برای به کمال رسیدن این نوپا
همکاری و همیاری پدر و مادر ها در شناسایی و تفهیم
و تدریس محتوی نهال است. چه، بعضاً گمان میبرند،
"با ورود نهال به خانه هایشان، فرزندان غربت زده بی
اختیار زبان خواهند آموخت!!" ولی این مهم بدون
رهنمایی بزرگان محال است؛ چه همه مطالب و مواد
درسی گنجانیده در نهال طالب رهنمایی و همکاری
مختصر والدین گرمی نیز میباشد و به خصوص
خوانش قصه ها و مطالب به ذوق فرزندان تان در وقفه
های مختلف، آنها را با زبان و طرز تفکر در زبان
آشنا میسازد.

همچنان که عاطفه و محبت به یقین در نزد ما به
پیمانته وسیع حضور دارد، امیدواریم صبر و حوصله
هم در همان مقام باشد و برای اندک زمانی بتوانیم
افسرده گی و دلزده گی های فراهم شده از غربت را
کنار گذاشته بکوشیم عزیز ترین هایمان را با مادر
میهن و زبان شیرینش آشنا تر سازیم.

دست اندر کاران نهال برای تحقق همین آرزوی
بزرگ و مقدس شان همهء معضله های اقتصادی و
غیر اقتصادی هموطنان را در هجرت از یاد نبرده و با
افتخار نهال را از طریق شبکهء انترنت نیز در دسترس
شما میگذارند.

با طلب پوشش، نسبت تراکم مطالب، باوجودیکه
صفحاتی را افزوده ایم، چاپ برخی از مطالب رسیده
را به شمارهء بعدی واگذار میثویم.

به امید نو اندیشی به تازه گی و شادابی بهار

Nehal

An Educational & Informational Quarter
Magazine for Afghan Children Abroad
License Holder: SHAHMOAMA
(Afghan Publication Center in Holland)

Editor in Chief: Manizha Naderi
Assistants: Eqlima Paryan & A. Faqiri
www.shahmoama.4t.com
E-mail: shahmoama@yahoo.com
shahmoama@hotmail.com

Mobile: 31(0)641375638

وجه اشتراک سالانه:

- در هالند با مصارف پستی ۱۵ یورو
قیمت تک شماره ۳ یورو
- در خارج از هالند ۱۲ یورو
(مصارف پستی بدوش اشتراک کننده)
مراکز تماس برای بدست آوردن
نشریه در بازار بیفروایک:

Hanif Bakhtari
Zall 35, Shop#35028
Tel.0653899931
Z. Patan, #617, Zall25
Tel. 0626754900

و یا بنگاه نشراتی "شاهمامه"
شمارهء بانکی:

Stg. Shahmoama (Centrum
voor Grafische Vormgeving)
Giro: 2997637 Postbank

نهال

فصلنامهء کودکان و نوجوانان دور از افغانستان
(نشریهء آموزشی و معلوماتی)

صاحب امتیاز، ویرایش و چاپ:
بنگاه نشراتی "شاهمامه"، هالند
مدیر مسول: منیژه نادری
همکاران: اقلیما و ع. فقیری
هیئت تحریر در ویرایش مطالب خود را
آزاد میدانند.
مسئولیت محتوی مطالب به دوش
نویسنده گان است.

چاپ صفحات نهال با حفظ نام مجله و امتیاز
به بنگاه "شاهمامه" در هر نشریه آزاد است.

بیایید فارسی بیاموزیم!



آ آب

آ آفتاب آفتاب

آ آلبالو



ن نان نان

ن ناک ناک

ن نازو نازو




ا اشک

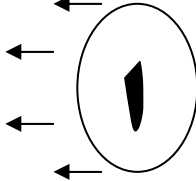
ا اره


ا اسپ





چهار نوع آواز حرفهای ا و ن را در ستون های اول بنویسند و در شکل دوم موقعیت آنها را نظر به کلمات داده شده واضح سازید.

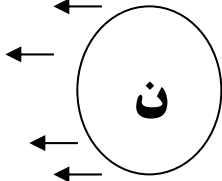






اَسپ	اَبَر	اَنار
اِحسان	اِيمان	اِنسان
اَسْتاد	اَفْتاده	اَتاق
آب	آرد	آدم

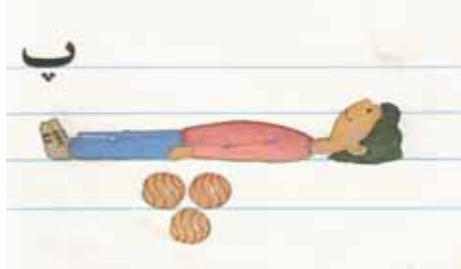


پنبه	نان	ناک
نَرم	نَبات	نَخود
نِهاَل	نِشاَن	نِش
نُه	نُوشیدن	نور



بازی با حرف ها

انتخاب از کتاب "بنشین پاشو، الف ب"
طرح از: اسد الله بینا خواهی



کودکان عزیز!

در شماره گذشته شما با حرف های (ا ب س ک ت ن ج ز د) آشنا شدید و میدانم که میتوانید این حرف ها را با حرکات نشان دهید. در کلمه های زیر که برای تان خوانده میشود، آواز کدام حرف هایی را که آموخته اید، میشنوید؟

- بکس () - روز () - مادر () - توپ () - نمک () - زرد ()
() () () () () ()

- جوی () - سر () - زور () - میز () - درس () - صاف ()
() () () () () ()

- حیوان () - پای () - برادر () - پدر () - باد () - ترس ()
() () () () () ()

- صابون () - برف () - حلال () - جفت () - پاک () - جوان ()
() () () () () ()

- حرف () - فکر () - ردایو () - باران () - حج () - دزد ()
() () () () () ()



هزبر سنواری

پنیر خوردن گرگ

در یک شام مهتابی و روشن، یک گرگ گرسنه، خسته و مانده به جستجوی شکار میگشت. روباهی را دید که در نزدیک یک چاه نشسته و به داخل چاه میبیند. در آن شب چهارده، مهتاب مثل یک توپ سفید، مثل یک کلچهء پنیر معلوم میشد. روباه عکس مهتاب را در چاه تماشا میکرد. گرگ خواست بر وی حمله کند و او را بخورد. روباه که خیلی زرنگ و چالاک بود، متوجه آمدن گرگ می شود و به گرگ میگوید: "مرا نخور، من به تو یک کلچهء پنیر میدهم."

گرگ که سر خود را به داخل چاه پیش میکند، عکس خود را در آب میبیند و با خود میگوید: "پنیر مرا میخوری؟ حال به حسابت میرسم!" گرگ در دلو دیگر می نشیند و به داخل چاه پایین میشود. به مجرد پایین رفتن گرگ، دلوئی که در آن روباه نشسته است، به طرف بالا حرکت میکند چون وزن روباه نسبت به گرگ کم است. گرگ در چاه به جستجوی گرگ دیگر میشود. اینسو و آنسو می بیند و گرگ دیگری را نمی یابد. دست خود را در آب میزند تا پنیر را بگیرد. در این وقت دلو سبک از چاه بیرون می آید و روباه زرنگ از دلو بیرون خیز میزند. گرگ در آب می افتد و از بالا صدای روباه را میشنود که میگوید: "پنیر نوش جانست، من رفتم و تو همانجا بنشین تا پنیر را پیدا کنی، خدا حافظ!"

گرگ با خود می اندیشد که اول پنیر را از روباه بگیرد و بعد خودش را بخورد. به روباه میگوید: "قبول دارم." روباه گرگ را به لب چاه صدا میکند. در بالای چاه چرخي نصب بود از سر چرخ ریسمانی گذشته بود که دو دلو را به هم وصل میکرد و مردم به کمک دلوها و چرخ، از چاه آب میکشیدند.

روباه هوشیار، عکس مهتاب را که در چاه دیده بود، به گرگ نشان داد و گفت: "خودت اینطرف ریسمان را محکم بگیر، من در دلو می نشینم و پنیر را از چاه بیرون میکنم." روباه در چاه پایان شد و بعد از چند لحظه صدا کرد: "اینجا یک گرگ دیگر است و نمیگذارد که من پنیر را برایت بگیرم. خودت بیا و مرا کمک کن!"

چشمه های آبی



هژبر شینواری

بهار

بهار دختری زیباست
 او را می شناسیم
 زلفانش هدیه خداست
 او را می شناسیم
 بر سرش تاج طلاست
 او را می شناسیم
 تاجش آفتاب
 زلفش باران
 خودش رنگین کمان
 او را می شناسیم

گدیگک

تازگیها برای من از شهر
 يك گدیگك خریده مادر جان
 خانه این روزها پر از شادیست
 از صدای گدیگك خندان
 مویهای سیاه دارد او
 صورتش نقره رو و مهتابیست
 دامنی سرخ رنگ پوشیده
 چشمهای قشنگ او آبیست
 این گدیگك چقدر شیرین است
 نام زیبای او پریناز است
 وقت بازی همیشه میخندد
 خنده های گدیگك ناز است
 هیچ وقت او نمیشود خسته
 صبح تا شب همیشه میخندد
 چشمهای قشنگ خود را او
 موقع خواب هم نمیبندد



ب. پروانه

پروانه آمد

پروانه آمد
 با بال رنگین
 خندید دنیا
 در سال رنگین



ب. پروانه

دینگک دینگک

دینگک دینگک ستاره
 دینگک دینگک می باره
 در موسم بهاران
 دهقان گندم می کاره...



رسمی آرش هژبر

پروانه آمد
 از بال خود دوخت
 بر دوش جنگل
 یک شال رنگین

پروانه آمد
 آهسته خندید
 در دشت و صحرا
 با خال رنگین

"پروانه آمد" و "گدیگک" از محمد حسین محمدی
 "دینگک دینگک" و "بهار" از پروین پژواک

ماه و ماهی

عقرب - ۱۳۷۳ مشهد

او بود و بقاء پیر. ماهی گک خیلی غصه می خورد و نمی دانست چی کار کند؛ چطور برای خودش يك دوست پیدا کند.

يك شب بقاء پیر آن قدر قور قور کرد که خواب از چشم‌های ماهی گک پرید.

آن شب، ماهی گک در برکه چرخي زد و بعد سرش را از آب بیرون آورد و به آسمان خیره شد.

آسمان صاف صاف بود و ماه و ستاره‌ها در آن می درخشیدند. ماهی گک از ماه خیلی خوشش آمد. مدتی به او خیره ماند. ماهی گک دلش می خواست با ماه

گپ بزند و قصه تنهایی خودش را بگوید، ولی ماه خیلی دور بود و صدایش را نمی شنید.

ماهی گک باز هم غصه خورد و برای این که بقاء پیر گریه‌اش را نبیند، سرش را زیر آب برد. بعد دوباره سرش را از آب بیرون آورد و به ماه خیره

شد.

شمالک که از روی برکهء كوچك می گذشت، ماهی گک را دید. دید که او غصه‌دار است. برای همین پایین آمد و روی آب برکه چند تا موج كوچك ساخت.

موج‌های كوچك حرکت کردند و به لبه‌های برکه خوردند.

ماهی گک همان طور به آسمان و به ماه خیره مانده بود. حتی موج‌های كوچكی را هم که شمالک درست کرده بود، ندید.

شمالک گفت: "چی گپ شده ماهی گک؟ چرا ناراحت استی؟ چرا غصه می خوری؟"

ماهی گک ترسید و رفت زیر آب.

شمالک دوباره چند تا موج كوچك ساخت و گفت: "ماهی قشنگ! نترس، من شمالک استم."

آن وقت، ماهی گک سرش را از آب بیرون آورد.

شمالک کومه‌های او را نوازش کرد و گفت: "ماهی گک قشنگ! به من بگو چرا ناراحت استی، چرا غصه می خوری؟"

ماهی گک گفت: "من هیچ دوستی ندارم. این جا هم کسی نیست که با او دوست شوم. دلم از تنهایی غصه‌دار شده، شمالک مهربان! تو با من دوست می شوی؟"

ماهی گک غمگین بود. روز که می شد، مابین برکه چرخ می زد تا دوستی برای خودش پیدا کند. چرخ می زد و چرخ می زد ولی هیچ کسی را نمی یافت.

بود، نبود در يك دشت خیلی خیلی دور، آن قدر دور دور که پای هیچ کسی به آن جا نرسیده‌است، برکهء كوچكی بود به اندازهء يك حوض. يك حوض بسیار خورد. در این برکهء كوچك، ماهی سرخ كوچكی زندگی می کرد. ماهی گک تنهای تنها بود. هیچ کس نداشت. از وقتی که از تخم بیرون آمده بود، خودش را در برکهء كوچك دیده بود.

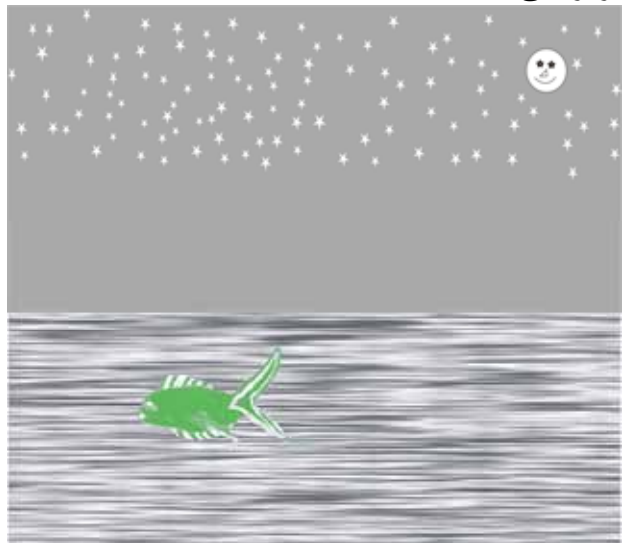
برکهء كوچك در وسط يك دشت بود و از همه‌جا دور دور. در اطرافش حیوانات کمی زندگی می کردند. آن ها فقط برای آب خوردن نزدیک برکه می آمدند.

در برکهء كوچك، يك بقاء هم زندگی میکرد. بقاء پیر بود و خال‌های سبزرنگی داشت. بقاء پیر همیشه قور قور میکرد و شب‌ها نمی گذاشت ماهی گک بخوابد.

ماهی گک بقاء را دوست نداشت. آخر هر وقت که می خواست با او دوست شود، بقاء بد بد به سویی می دید و از آب بیرون می پرید.

بقاء پیر خود خواه بود، زشت هم بود و هیچ کس را دوست نداشت. او می دانست که ماهی گک خیلی قشنگ‌است و وقتی بال هایش را شور می دهد قشنگ‌تر میشود. برای همین همیشه ماهی گک را آزار می داد.

ماهی گک غمگین بود. روز که می شد، مابین برکه چرخ می زد تا دوستی برای خودش پیدا کند. چرخ می زد و چرخ می زد ولی هیچ کسی را نمی یافت.



ماهی گک غمگین بود. روز که می شد، مابین برکه چرخ می زد تا دوستی برای خودش پیدا کند. چرخ می زد و چرخ می زد ولی هیچ کسی را نمی یافت.

شمالك گفت: "ماهی گك قشنگ! دلم می خواهد با تو دوست باشم، اما نمی توانم. آخر من باید به همه جا سفر کنم."

ماهی گك دوباره غمگین شد.

شمالك گفت: "ماهی گك! تو چی را می دیدی؟" ماهی گك گفت: "ماه نقره‌ای را شمالك مهربان! من ماه را خیلی دوست دارم. می خواهم با او گپ بزنم، اما صدایم را نمی شنود."

شمالك باز هم چند تا موج كوچك ساخت و گفت: "من می روم پیش ماه و برایش می گویم که تو چقدر تنها استی."

شمالك رفت و ماهی گك خوشحال بود.

شمالك رفت و رفت و رفت تا به ماه نقره‌ای رسید. او قصه ماهی گك را برای ماه گفت، ولی چون صبح نزدیک بود، ماه نتوانست پیش ماهی گك بیاید. ماهی گك تمام روز بعد را خوابید، چون می خواست تمام شب را با ماه نقره‌ای گپ بزند.

وقتی که همه جا تاریك شد و شب از راه رسید، ماهی گك دوباره سرش را از آب بیرون آورد و به آسمان خیره شد، ولی هر چه نگاه کرد، ماه نقره‌ای را ندید. به این گوشه آسمان نگاه کرد، به آن گوشه آسمان نگاه کرد، ولی از ماه خبری نبود که نبود. بیچاره ماهی گك نمی دانست ماه کجا رفته و چرا در آسمان نیست.

آن شب ماه در پشت ابرهای سیاه ناراحت و غمگین نشسته بود. او می خواست با ماهی گك دوست شود، ولی ابرهای سیاه پیش رویش را گرفته بودند و نمی گذاشتند او بتابد و ماهی گك را ببیند. آن شب بدون این که ماهی گك و ماه يك دیگر را دیده بتوانند، صبح شد.

ماهی گك باز منتظر شب ماند. وقتی شب شد، باز سرش را از آب بیرون آورد و به ماه نقره‌ای خیره شد، ولی هرچی خواست با ماه گپ بزند، نتوانست. خودش هم نمی دانست چرا.

ماه که پایین آمده بود تا گپ‌های ماهی گك را بشنود، گفت: "چی گپ شده ماهی گك! چرا ناراحت استی؟ چرا غصه می خوری؟"

ماهی گك اول شرمید، ولی بعد قصه‌اش را برای ماه تعریف کرد. قصه برکه‌ه كوچك را، قصه بقه پیر را، قصه تنهایی خودش را و این که چقدر دلش می خواهد يك دوست داشته باشد...

آن شب ماهی گك و ماه نقره‌ای تا صبح با هم گپ زدند و خندیدند.

ماهی گك خیلی خوشحال بود. او دیگر تنها نبود. هرشب با ماه نقره‌ای گپ می زد.

مدتی گذشت. يك شب که ماهی گك مثل شب‌های پیش سرش را از آب بیرون آورد تا با ماه گپ بزند، دوباره به یاد تنهایی خودش افتاد و غمگین شد. نتوانست حرفی بزند. دوباره رفت زیر آب تا ماه غصه‌اش را نفهمد.

ماه نقره‌ای هر چی انتظار کشید، ماهی گك روی آب نیامد. او نگران شد؛ بعد پایین آمد، آن قدر پایین که به نزدیکی سطح آب برکه رسید و ماهی گك را صدا زد:

"ماهی گك! کجا استی؟ ماهی گك قشنگ! چرا به روی آب نمی آیی؟"

وقتی چند بار صدایش کرد، ماهی گك به روی آب آمد و سلام کرد.

ماه نقره‌ای گفت: "باز که ناراحت استی ماهی گك! بگو باز چی گپ شده؟"

ماهی گك گفت: "ماه مهربان! من خیلی تنهاستم. هیچ کس نیست تا همراه من بازی کند."

ماه خندید و گفت: "ماهی گك! ناراحت نباش؛ من خودم به زیر آب می آیم و همراهت بازی می کنم." ماهی گك با خوشحالی گفت: "راست می گویی ماه مهربان؟!"

بعد ماه نقره‌ای زیر آب، پیش ماهی گك بود. ماهی گك خوشحال شد و خندید. او دیگر تنها نبود و يك همبازی داشت.

ماه و ماهی تا صبح با هم بازی کردند. ستاره‌ها نیز از آن بالا بالاها، آن‌ها را تماشا می کردند. ستاره‌ها هم خوشحال بودند.

حالا ماه نقره‌ای شب‌هایی که آسمان ابری نیست، به زیر آب می آید تا اگر ماهی گك تنها باشد، با او بازی کند و از تنهایی نجاتش بدهد.



طرح های كمپيوتري از كامبیز فقیری



۲- پیتر گفت: "صبح به خیر برت. خوب شد که آمدی. این پیشبند را بپوش و بیا که کانتین را برایت نشان بدهم."



۱- برت صبح وقت از خواب برخاست. امروز باید همراهی پیتر در کانتین کمک کند. بوت هایش را پوشید و پیش پیتر رفت.



۴- چند دقیقه بعد دروازه کانتین باز شد و ابرنی به داخل آمد و پس از مدتی چند نفر دیگر نیز آمدند و کانتین پر شد.



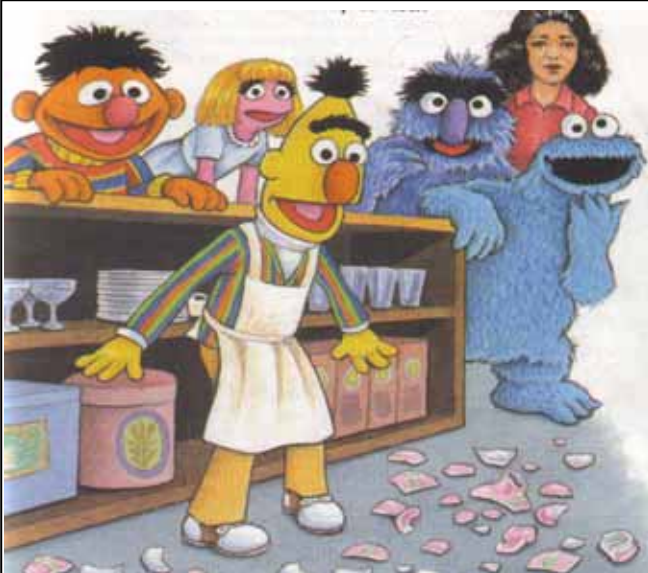
۳- پیتر: "این چاینگ تحفه یک دوستم است. متوجه باشی که از پیشت نشکند."
برت: "بسیار خوب، من متوجه خواهم بود." و به کار شروع کرد.



۶- ژاکلین به داخل آمد و از برت یک پیاله چای خواست.



۵- برت به دقت به همه خوردنی و نوشیدنی میداد.



۸- همه سر های شان را بلند کردند و به پارچه های چاینگ شکسته نگاه میکردند.



۷- برت گفت: "بسیار خوب." و بدون اینکه متوجه شود، دستش آهسته به چاینگ خورد و چاینگ به زمین افتاد و شکست.



۱۰- برت پارچه های چاینگ را نزد چند نفر برد، مگر هیچ کس نتوانست آن را ترمیم کند. برت افسرده بود و با خود فکر میکرد که چگونه میتواند چاینگ دوست داشتنی پیتر را دوباره تیار کند.



۹- ایرنی با برت در جمع کردن کمک کرده و میگفت: "شاید کسی بتواند این چاینگ را دوباره تیار کند"



۱۲- پیتر فهمیده بود که برت نیز ناراحت است و چاینگ را تصادفی شکستاده. با مهربانی گفت: "ولی من یک فکر بهتر دارم." پیتر پیشنهاد را به برت داد و گفت که جمعه دیگر برت به کانتین آمده و باز هم او را کمک کند.



۱۱- پیتر که چاینگ شکسته را دید، بسیار غمگین شد. برت گفت: من پول جمع میکنم و شاید بتوانم برایت یک چاینگ دیگر بخرم."

به کوشش کامبیز فقیری

و پردیس فقیری

این پل بسیار خطرناک است، دو
نوبت بعدیت را از دست دادی!

24

23

22

21

20

اینجا دام شکاری هاست. تو
شکار شدی و به خانه ۱۴ افتادی.

18

19

17

اینجا مار ترا تیش میزند،
هله به شماره ۲۰ خیز بزنی!

16

11

15

12

13

14

اینجا شیر است، یک نوبتت
سوخت!

کی از این جنگل پر خطر،

زود تر خود را به خانه می رسانند؟

برای این بازی یک دانه کمسای و چند مهره به تعداد بازی کن ها ضرورت است. برای اجرای این بازی باید قانون بازی را خوب بفهمی! یعنی در هر قدمی که پیش میروی، اگر برایت در میدان بازی چیزی گفته شده است، باید مطابق آن کار کنی! هر کس که اول از جنگل گذشت و به خانه رسید، برنده بازی است.



تو به خانه رسیدی و

برنده شدی!

همیشه موفق باشی!

شروع

راه را غلط کردی، نوبت

بعدیت سوخت!

10

بگذار فیل ها تیر شوند، پیش برو،

یک نوبت بعدیت را از دست دادی!

اینجا دریا است، دوباره

به شماره ۴ برو.

اینجا تمساح است. به

شماره ۹ برو!

نقشه شماره دوم: مسافت بازی

مکان و نوبت بازی

گام نخست در آموزش زبان

برای فراگیری و آموختن یک زبان باید با اساسات آن زبان آشنا شد.

در شماره قبیل دانستیم که چهار حرف (چ پ گ ژ) ویژه زبان فارسی و حرفهای (ث ح ص ض ط ظ ع ق ء) ویژه زبان عربی اند که در زبان فارسی داخل شده اند و باقی حرفهای (ا ب ت ج خ د ذ ر ز س ش غ ف ک ل م ن و ه ی) در هر دو زبان مشترک اند. همچنان حرف (ق) در یک تعداد واژه های ترکی وارد شده در زبان فارسی نیز دیده میشود؛ مانند قیچی، قمچین، قیماق، قروت، قنداغ، قشلاق و ...

باید گفت که نوشتن درست حرفهای "ت"، "ط"، "ذ"، "ز"، "ظ"، "ض"، "ه"، "ح"، "ث"، "س"، "ص"؛ "ع"، "ء"؛ "ح"، "ه" در واژه ها دشواری هایی به بار می آورند، زیرا هر یک از این دسته ها در فارسی دری به یک سان تلفظ میشوند، اما اگر در نوشتن، واژه های ویژه یی یکی به جای دیگری نوشته شود، معنای آن واژه دگرگون میشود یا واژه بی معنی میگردد. به گونه مثال اگر واژه "توت" را به صورت "طوط، توط، و طوت" نوشته شود، واژه بی معنی میشود؛ و یا اگر احتمال "ه" و "ح" را در واژه های "هوا" و "حوا" یا "هلال" و "حلال" اشتباه کنیم، مفهوم دگرگون میشود. این مشکل را با مطالعه و دقت بیشتر میتوان تا حد ممکن برطرف ساخت.

ما در زبان نوشتاری با "حروف" و در زبان گفتاری با "آواها" سر و کار داریم. در زبان فارسی دری، آواها به دو دسته تقسیم شده اند، آواهای صدا دار و آواهای بی صدا.

از شمار حرفهای الفبای فارسی دری "آ، ا، و، ی" واکها (واحد های آواز های گفتاری) یا "اول" ها Vowels گفته میشوند که سبب حرکت در واژه ها و کلمه های میگردند و به نام واول های بلند نیز یاد میشوند.

افزون بر اینها، در زبان فارسی دری سه "اول" یا صدادار دیگر نیز وجود دارند و واول های کوتاه خوانده میشوند و عبارت اند از فتحه یا زیر (َ)، کسره یا زیر (ِ) و ضمه یا پیش (ُ) میباشند که کمتر در نوشته می آیند، مگر تلفظ میشوند.

دفتانگها: در زبان گفتاری فارسی دری هشت نوع واول وجود دارد:

aw iw ew áy ay oy áw úy

که تمام اینها توسط پنج حرف (آ، ا، و، ی، ه) و ترکیببات آنها نوشته میشوند.

از حرفهای باقیمانده الفبا به نام حروف کانسوننت یا بی صدا نام برده میشود.

یکی از ویژه گی های الفبای زبان فارسی دری اینست که هر حرف بی صدا به چهار گونه خوانده میشود، چنان که حرف "ب" را مفتوح (ب)، مکسور (بِ)، مضموم (بُ) و ساکن (بْ) میخوانند.

برای آشنایی بیشتر با واول ها و گونه های آن، این مثالهای رادر نظر میگیریم:

نخستین و دومین حروف الفبای ما دارای شکلهای زیر اند:

(آ)، (ا)، (أ)

(آ) در آغاز و میانهء واژه ها نمودار (a) به اصطلاح (الف ممدوده) است: آمد، آفتاب، آورد، آتش، آسوده، آیین.

(ا) در آغاز واژه نمودار (a) زیر یا فتحه است: امر، ای، انگور، انار، آشک، افروخت و ما آن را الف مفتوح میگوییم.

گاهی نمودار زیر یا کسره است: امضا، إعلان، اقرار، امروز و ما آن را الف مکسور میگوییم.

گاهی نمودار پیش یا ضمه است: استاد، آجاق، امور. ما آن را الف مضموم می خوانیم.

(أ) در میانهء واژه نمودار (a) زیر است: مسأله، مأنوس.

در انجام واژه نمودار کانسونات ساکن است: مبدأ، منشأ.

(و): گاهی نمودار کانسونات (W) است. به تنهایی به حیث (و) عطف و ربط است و در حال وصل (u) خوانده میشود: فرزانه از این که قلم و کتاب و کتابچه اش را نیاورده بود، اندوهگین بود.

در آغاز واژه: گاهی نمودار wa است مانند وی، ولد، وقت

گاهی نمودار wi است: وفق، ولایت، ورد

گاهی نمودار wu است: وصول، وحوش، ورود، وقوف
در میان واژه: گاهی نمودار wa است مانند: کشاورز، روک میز

گاهی نمودار wi است چون: متمول، مشاور، مجاور

گاهی نمودار wu است: تعاون، تحول، تمول

گاهی نمودار گونه یی از W است که تلفظ نمیشود: خواهر، خوانش، خواهش، خواب، خوار

در انجام واژه: گاهی نمودار aw است مانند: نو، جو، جلو، پیشرو.

گاهی نمودار w است چون سَرو، مَرو

همچنان "و" گاهی نمودار واول است:

گاهی نمودار u (پیش یا ضمه) است: خود، خورشید، خوشنود، خوش

گاهی نمودار ū (واو معروف) است: توت، خوب، نمود، بود، رنجور، دور.

گاهی نمودار o (واو مجهول) است مانند شور، گور، تور، زور، کور

در انجام واژه: گاهی نمودار o است مانند گفتگو، بدخو، شستشو، آرزو، آبرو

گاهی نمودار ū است مانند: بازو، ناژو، آلو، لیمو

(ی): گاهی نمودار کانسونات y است.

در آغاز واژه: نمودار ya است: یک، یل، فرخی یزدی

گاهی نمودار y است: یار، یابنده، یوغ، یاد، یال

در میانهء واژه: گاهی نمودار ya است: نهایت، سَیر

گاهی نمودار ay است: پیوند، پیکار، میگسار

در انجام واژه: گاهی نمودار ay است: می، وی، پی

گاهی نمودار y است: جوی، موی، بدخوی، روی

همچنان (ی) نمودار واول است:

در میان واژه: گاهی نمودار واول o (یای مجهول) است مانند: دیر، میوه، دیو، سیر، تیغه

گاهی نمودار واول I (یای معروف) است چون: تیر، پیر، فیل، بیم

در پایان واژه: گاهی نمودار e (یای مجهول) است: کشتی، کشتی

گاهی در عبارتهای اضافی و توصیفی yi خوانده میشود: کشتی باربر، صوفی وارسته

تمرین ها

- در مقابل واژه های فارسی حرف "ف" و در مقابل واژه های عربی حرف "ع" بگذارید.

چراغ ()، صنف ()، صبح ()، گل ()، سحر ()، پاسدار ()، ژاله ()، پرنده ()

حلوا ()، پژمرده ()، فصل ()، گریز ()، ضربه ()، پیشنهاد ()، ظالم ()

طالع ()، چرم ()، ثمر ()، شرط ()، رنگ ()، پوست ()، گوش ()

- کدام حرف ها سبب حرکت در یک کلمه میشوند؟

- واول های کوتاه کدام ها اند، نام بگیرید.

- با استفاده از صدادار های کوتاه (َ ُ) آواز کلمه های داده شده را مشخص نمایید.

دختر	شب	خرما	دویدن	صبح	جنگل	گندم
سر	زیور	دندان	بریدن	زنده گی	ظلم	چراغ
سرخ	پسر	قلم	برنج	کودک	بز	کاغذ

- حرف "ی" چند شکل نوشته دارد، روی کلمه های بالا نشان دهید. (مربوط شماره قبلی)

- حروف "ع" و "غ" در شروع، وسط و آخر به چه شکل نوشته میشوند؟ (مربوط شماره قبلی)

- کدام حرف ها به امتداد خود حرف دیگری پیوسته نمی پذیرند؟ (مربوط شماره قبلی)

- شکل حرف "ه" را نظر به موقعیت آن در واژه، روی متن های بالا نشان دهید. (مربوط شماره قبلی)

سرگرمی ها و پرسشها

نوجوانان عزیز،
به جواب پرسشهای شماره گذشته، نامه های دریافت کرده ایم. ابراز سپاس از اینکه علاقه گرفتید و نامه فرستادید؛ از جمله مریم از شهر روتردام (هالند) برنده جایزه سرگرمی ها و پرسش های شماره اول نهال شناخته شد. ما برایش موفقیت بیشتر تمنا میکنیم. در این شماره نیز سوالاتی داریم و چند سوال آن مربوط شماره گذشته است. از شما خواهشمندیم که کاپی حل شده این صفحه را همراه با یک قطعه عکس تان، از هر کشوری که هستید، به آدرس "نهال" بفرستید.

- در جدول زیر از پی هم گذاشتن حروف به شکل افقی (از راست به چپ و از چپ به راست) و به شکل عمودی (از بالا به پایین و از پایین به بالا) کلماتی بسازید که به وجود انسان ربط داشته باشند. در اینجا بیشتر از ۲۵ واژه وجود دارد. شما کوشش کنید که حد اقل ۲۰ کلمه آن را پیدا کنید. حرف ها در بعضی واژه ها مشترک استفاده شده میتوانند.

ق	ل	ب	غ	ل	ا	خ	ن	م
د	ب	ی	خ	ن	ز	ی	ا	ش
س	ر	ن	ا	خ	ن	و	ر	چ
ت	ن	ی	ر	پ	ا	م	ژ	ه
و	ش	و	گ	ر	د	ه	ن	د
ن	ت	ک	م	ر	ن	ر	و	ی
ا	ش	و	گ	ر	د	ن	خ	ر
ز	پ	ه	ج	ن	پ	ش	ش	و

- افغانستان در کدام قاره واقع است و همسایه های آن کدام کشور ها اند؟

- نام پنج ولایت افغانستان را بگیریید که در آن حرف "غ" وجود داشته باشد.

- در مورد ابن سینای بلخی چه میدانید؟

- اعداد را با ارقام مساوی آن وصل کنید:

۴۰۲۷۰	هشتاد و هفت
۱۶۰۱۳	چهارده هزار و پانزده
۹۱۱۷	دو صد و نود و شش
۱۰۹۱۹	نه هزار و یک صد و هفده
۸۷	چهار هزار و پنج صد و شصت
۲۹۶	یک صد و سی و شش
۱۴۰۱۵	هجده هزار و شش صد و بیست
۴۵۶۰	هشت صد و پنجاه هزار
۱۳۶	چهل هزار و دو صد هفتاد
۱۸۶۲۰	سه صد و یازده هزار و دوازده
۳۱۱۰۱۲	ده هزار و نه صد و نوزده
۸۵۰۰۰۰	شانزده هزار و سیزده

- واژه های متضاد زیر را با همدیگر وصل کنید:

شب	سیاه
بد	چاق
ظالم	روز
سفید	زیبا
لایق	خوب
خواب	سخت
نرم	گرم
لاغر	بیدار
سرد	مهربان
زشت	تنبل

- واژه های مترادف را به هم وصل کنید:

آسان	آغاز
ویژه	پایین
واژه	زود
شروع	خاص
تیز	یار
زیاد	کلمه
خفه	غمگین
طالع	سهل
دوست	بخت
زیر	فراوان

- از این حرف ها چند کلمه ساخته میتوانید. استعمال حروف در کلمه به تکرار مجاز است.

ی ا ن د ه ت ر خ پ ل ژ

- چند بار با خود بگویید "اگر یکی از دوستداران کتاب استید، بزرگترین خوشبختی جهان را دارا استید" و در مورد معنی این جمله بیندیشید.

بخوانید و بخندید



روزی یکی از دیوانه
های دیوانه خانه سالگره
داشت. یکی از دیوانه ها
بسته یی آورده و گفت:
"برادر، در ین قطی یک
ساعت است، کلید ندارد
که کوکش کنی، عقرب ندارد که عیارش کنی، بند
ندارد که در دستت کنی."
دیوانهء اولی گفت: "از تحفهء گرانبهایت تشکر،
اما وقت را چطور بفهمم؟"
دومی: "از نفر پهلویت بپرس!"

زن به قصاب: "برادر، یک گوشت بی پی، بی
استخوان و بی چربی برام بده."
قصاب: "برو همشیره تخم بخر!"

ارسالی "سام" از شهر Enschede هالند

پدر به پسر: بچیم، تو برو بیرون و ببین که باران
میبارد یا نی.
پسر: پدر جان، همین که پشک از بیرون داخل
آمد، پشنتش را دست بزن، باز خود تان می فهمید.
پدر: بچیم، برو چراغ را گل کن!
پسر: پدر جان، چشم های تان را بسته کنید،
خودش گل میشود.
پدر: بچیم، برو دروازه را بسته کن!
پسر: پدر جان، دو کار را من کردم، یکی را
خودتان کنید.

جالب و حیرت انگیز

از کتاب عجایب جهان، گرد آورنده محمد نعیم بهار

قدیمترین روزنامه ها

- قدیم ترین روزنامه، روزنامهء "پیکنگ گیزت" است که در چین منتشر میشود. این روزنامه که در حدود یکهزار سال از نشر آن میگذرد، از شروع تا به حال با وجودیکه بیش از ۵۰۰ تن از مدیران مسئولش اعدام شده اند، از نشر باز نمانده است.
- قدیم ترین روزنامه در اروپا در سال ۱۶۰۵ میلادی بنام "نیوتیدنگن" در بلجیم نشر میشود.
- در سال ۱۶۰۹م. روزنامهء دیگری در کشور آلمان شروع به چاپ کرد.
- روزنامهء "بروزورستر" که در انگلستان بطور مرتب منتشر میشود، در سال ۱۶۹۰م. بنیان گذاشته شده است.

پرتیراژترین نشریه ها

- روزنامهء "یماتری شمبن" جاپانی روزانه ۱۳ میلیون و دوصد هزار شماره به چاپ میرسد. راپورتران این اداره با موترهای مخصوص با علامت شناخت بیرقی ب رنگ سرخ و سبز و وسایل مدرن مجهز بوده و ترافیک استثنای خاص برای شان قایل است. همچنان برای سفرهای دورطیاره و هلیکوپتر در اختیار دارند و یک ستیشن رادیو و تلویزیون و مجهزترین موسسهء چاپ نیز مربوط این اداره است.
- روزنامهء "پراودا" در ماسکو ۹ ملیون و صد هزار شماره در روز چاپ میشود.
- پرتیراژترین ماهنامهء جهان "ریدرز دایجست" مجلهء امریکایی است که ۲۸ موسسه چاپ در جهان با انتشار آن در دوازده زبان اقدام کرده و تیراژ برابر به ۸ میلیون نسخه دارد.

دانستنیها

- مادر و پدر هر قدر که پیر باشند، وجود شان به زعدم. (مثل ایتالیایی)
- تار و پود روح مادر را از مهربانی بافته اند. (امرسون)
- جوانان سرگشته و آشفته، خانواده را میگذارند و از این و از آن تمنای محبت بی ریا میکنند، غافل از آنکه آنچه می جویند، در دل پدر و مادر و در خانواده است و بس. (حجازی)
- اگر بر ناتوان خشمگین شوی، دلیل بر این است که قوی نیستی. (ولتر)
- بزرگترین داروی خشم، صبر و درنگ است. (سنگا)
- خشمگین شدن انتقام خطا های دیگران را از خود گرفتن است. (والتر پوپ)
- هنگامیکه خشم حرف میزند، عقل چهرهء خود را میپوشاند. (مثل چینی)
- یک مرد عصبانی همیشه مملو از زهر است. (کنفوسیوس)
- کسیکه به کتاب یا به تحقیق علاقمند است، هنگامیکه به مطالعه یا به تفکر دربارهء محتوای آن کتاب مشغول است، جهنم تنهایی برای او بهترین بهشت هاست. (مترلینگ)

شگفتن در بهار و باران

بهاران صد چمن اندیشه دارد
به خاک آرزو ها ریشه دارد
مگر بادی به خود پیچیده میگفت
خران در دستهایش تیشه دارد

مسافر میرسد باغ و چمن را
که تا مرهم نهد زخم کهن را
مسافر در عبادتگاه خورشید
نیایش میکند عشق وطن را
(پرتو نادری)

(نقیسه ازهر، ۱۳۷۸ پشاور)

عید نوروز

مادرم دست من و خواهر من خینه کند
در شب تار سیاهی
که به خود پیچیده ست
مثل اشگوفهء سرما زده پی
صبح چون باز شود
غنچهء عید از آن خنده زنان جلوه کند
مادرم دست من و خواهر من خینه کند
دست او گرم محبت
دل من سرد و غمین
که اگر عید شود
به چه خشنود شوم؟
همه جا ویران است
و در آغاز بهاران
که گلی نیست به شاخ
آب در باغ ز رفتار خود ایستاده که جنگ
خون در آن افکنده ست
مادرم دست من و خواهر من خینه کند
خواهرم شاد که فردا عید است
خبرش نیست که مردم همه ماتم زده اند
و من و مادر من
سوگواریم که مردم همه ماتم زده اند

(افسر رهبین)

خندهء گلها

وقتی، سرود هستی را
باران، به گوش چشمه،
جنگل-

به گوش شکوفه-

خواند

گلها،

کودکانه خندیدند.

(از گلستان سعدی)

از صحبت دوستی برنجم
کاخلاق بدم حسن نماید
عیب هنر و گمال بیند
خارم گل و یاسمن نماید
کو دشمن شوخ چشم ناپاک
تا عیب مرا به من نماید

جوانه ها

نوجوانان عزیز،

در این شماره با دو چهره شناخته شده آشنا میشویم که هر یک توانسته اند نام بلند و افتخار بزرگ نه تنها برای خانواده بلکه برای کشور شان نیز باشند.

سکینه افضلی برنده جایزه مسابقه جهانی نقاشی سال ۲۰۰۴ برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد و کامبیز سکندر، قهرمان گروپ خورد سالان شطرنج در هالند

ندارند، علاقه نداشته و بیشتر وقت خود را صرف آموزش و همکاری در کار های خانه میکند. کامبیز با دوستان و همسالانش روابط صمیمانه دارد و در انتخاب دوستش دقیق است. گاهی به دوستان و به خصوص مادرش مشوره های سودمند و غیر قابل توقع میدهد که این خود نشانه ذکاوت و هوشمندی اوست.



کامبیز در رابطه به آموزش شطرنج میگوید: "من شطرنج را تنها از بازی کردن نیاموخته ام، بسیار علاقه دارم وقتی که دیگران بازی میکنند، من بازی شان را ببینم." کامبیز موفقیت خود را در فراگیری شطرنج نتیجه کوشش های داکتر مسعود بیتل زاده ترینر شطرنج از کشور ایران، ایملی مولیک از کشور ترکیه و والدین خود میدانند.

کامبیز سکندر که در گروپ ششم مکتب Breemars شهر Henglo درس میخواند، توانست لقب قهرمان شطرنج را در میان نوجوانان هالند حاصل کند. او از چهار سال به اینسو به بازی شطرنج علاقه مند بوده و از کتاب شطرنج گرس - ماستر بین المللی - استفاده مینماید. همچنان با فریتز ۸ کمپیوتر شطرنج بازی میکند و میگوید که تاکنون کمپیوتر فریتز ۸ که به سطح بالا تر بازی شطرنج قرار دارد، موفق نشده است که بر وی برنده شود.

در دوره اول مسابقه از پنج بازی پنج نمره بدست آورد و توجه همه اشتراک کننده گان را به خود جلب کرد و همه انتظار دوره دوم مسابقه بودند. با وجودی که کامبیز این موفقیت بزرگ خود را احساس کرده بود، بدون اینکه هیجانی و احساساتی شود، به دوره دوم پا گذاشت و در جریان بازی های دیگر آرام و خونسرد بود و با هوشمندی و حوصله کامل توانست از ۹ بازی هفت و نیم نمره بدست آرد و قهرمان شناخته شود.

کامبیز تا اکنون ۳۳ جایزه را از مسابقات مختلف بدست آورده و قهرمانی ۲۰۵ آرزوی او بود که نصیبش گردید.

کامبیز در خانه به زبان مادری صحبت میکند و با خواهرش نیلوفر نیز شطرنج بازی میکند. او به گیم های کمپیوتری که جنبه آموزشی



به روز ۳۰ دلو خورشیدی ۱۳۸۳، برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد، جایزه مسابقه جهانی نقاشی سال ۲۰۰۴ را به سکینه افضلی، دانش آموز ۱۲ ساله مهاجر افغان در ایران اهدا نمود. سکینه باشنده شهر سمنان (۲۴ کیلومتری تهران) می باشد. نقاشی او بر روی تقویم های دیواری سال ۲۰۰۵ برنامه جهانی غذا چاپ گردیده است. طرح تابلوی او بیانگر زنده گی واقعی مهاجرین کمپ های ایران بوده و ضروریات اولیه خانواده ها را نشان میدهد.

سکینه یکی از ۱۷ نفری است که از میان دو میلیون شرکت کننده در مسابقه نقاشی از ۱۹ کشور بعنوان برنده انتخاب شده است. وی علاقه وافری به گلدوزی داشته و قصد دارد در آینده به شغل معلمی بپردازد. کارکنان "نهال" این موفقیت‌های بزرگ را تبریک گفته و آینده درخشان برایشان تمنا میکنند.

با کشور خویش آشنا شوید



بدخشان در قسمت شمال شرق افغانستان واقع است. گوشه انتهایی آن با "سنکیانگ" چین، از طرف شمال با جمهوریت تاجکستان و یک حصه جنوب شرق آن با پاکستان همسرحدمیباشد. مرکز این ولایت شهر فیض آباد است. شهرک های مشهور آن کشم، جرم، واخان، اشکاشم و درواز اند.

این ولایت بنا بر ارتفاع زیاد، داشتن کوههای زیاد و یخچالهای متعدد، اقلیم کاملاً کوهستانی دارد. زمستان آن سرد و تابستان آن معتدل و گوارا میباشد.

ولایت بدخشان از لحاظ فرهنگی غنی بوده و مردم آن به علم و ادب علاقه خاص دارند. بدخشان دارای مکاتب لیسسه، متوسطه و مدارس متعدد بوده و روزنامه "بدخشان" در آن ولایت چاپ میشود.

این ولایت دارای معادن لاجورد و طلا بوده و پیداوار مهم آن گندم، ماش، نمد و قاقمه میباشد.

کوه های مشهور این ولایت کوهستانی و زلزله خیز کوههای خواجه محمد، هزار چشمه و کوه سفید خرس میباشد. دریای کوچک، واخان، پامیر، جرم، انجمن، وردج، تگاب، تنگی شیوا، غوری سنگ، راغ و دریاچه درواز از جمله دریا های مهم آن به شمار میروند. جهیل های آن عبارت از جهیل شیوا، زرقل و چقمقین میباشد. جاهای تاریخی این ولایت، شهر بزرگ، خرابه های تاریخی در بهارک و اشکاشم و توپخانه زیباک است.

من و نهال

بازی کنیم".
نهال گفت: "نمی توانم. تو نمی بینی ولی من ریشه دارم. ریشه هایم در خاک استند و اگر زیاد شور بخورم، خشک می شوند".
ترسیدم و با عجله گفتم: "نی... نی لازم نیست شور بخوری. من می توانم همین جا در کنار تو بنشینم و قصه کنیم".

در پهلوی نشستم. پشتم را به دیوار تکیه دادم و چاکلیتی را که در جیب داشتم کشیده و پرسیدم: "می خوری؟ بسیار شیرین و مزه دار است".
نهال خندید و سوی آفتاب چشمک زد: "من آب می نوشم و آفتاب می خورم!"

چون دید حیران مانده ام، علاوه کرد: "ریشه هایم از خاک غذا می گیرند. خاک مزه های گوناگون دارد: تلخ، شور، ترش و مثل چاکلیت تو شیرین. از خاک آب هم می نوشم و برگهای من..."

شاخه خود را خم کرد: "بین برگ های من رگه های ظریفی دارند که آفتاب را می گیرند و هوا را می گیرند و در بین رگه های من شیره حیات جریان دارد".

به برگ های او دیدم. به دست هایم دیدم و متوجه رگ های آبی رنگ ظریفی شدم. با خوشحالی آنها را به او نشان دادم و گفتم: "این هم رگه های من... در اینها هم شیره حیات جریان می کند".

نهال با حیرت به دست هایم دید و گفت که هرگز قبلاً آنطور رگه های زیبایی ندیده است.

بهار به سرعت پرواز میکرد. اینک هوا گرم شده بود. آفتاب تابستان سوزان بود. روزها زیر سایه کوچک نهال می نشستم و رسم های کتاب مصوری را که می دیدم به نهال نشان می دادم. نهال اینک انبوهی از برگهای سبز داشت و مادرم برای من هم پیراهنی سبز دوخته بود.

با نهال روزهای جالبی داشتم. گاه که پرنده ای بالای نهال می نشست و با شادی چهچه می زد، ما هر دو به آرامی گوش می دادیم و لذت می بردیم. اما تا دست دراز می کردم، پرنده می پرید. می پرسیدم: "چرا پرنده از من می ترسد؟"

نهال می گفت: "آدم ها به پرنده ها سنگ می زنند و آنها را به قفس می اندازند، ورنه ببین..."
و انگشتان دستم را نشان می داد: انگشتان دست تو چون شاخه های من است".

بعد از ظهر زیبای بهاری بود. دلم نمی خواست خواب پیشین کنم. اصلاً از بس روز زیبا بود، ماندن در خانه گناه بود. به باغچه رفتم. گرت ها بیل خورده بودند. گلهای گلخانه را بالای صُفه چیده بودند و آفتاب بالای سر همه شان با مهربانی دست میکشید. به اینسو و آنسو دیدم و با ناامیدی از خویش پرسیدم: "چه کسی با من بازی کند؟"

صدای نازک و زیبایی گفت: "من!"
با حیرت سوی صدا چرخیدم. در ردیف درختان کنار دیوار، نهال نوی نشانده بودند. بلندبالا و نازک اندام بود و برگهای کوچک و خوشرنگی بالای شاخه هایش نیمه شگفته بود. چون در کنارش ایستادم، سری تکان داد، لبخندی زد و گفت: "من از تو بلندترم".

گفتم: "ولی مادرم میگوید چون بزرگ شوم، قدم بلند می شود و دستهایم را می توانم بالای دیوار بگذارم".
به دو درخت بزرگ اشاره کرد و گفت: "و من بالاتر از دیوار... بلند چون درختان دیگر".

نسیمی وزیدن گرفت. پرسید: "تو می توانی نسیم را بغل بگیری؟"

فرصت جواب نبود. نسیم به سرعت از میان درختان بلند گذشته بود و چون خواست بی خیال از میان نهالک بگذرد، نهال شاخچه هایش باز نموده و سپس جمع کرد. برگ های کوچکش به رقص آمدند و صدا دادند. نسیم را خنده گرفت. از نهالک شوخ خوشش آمد. باز چرخید و آمد شاخچه های نهال و پیراهن مرا به رقص آورد. متوجه شدم که پیراهن پسته ای خوشرنگی هم رنگ برگهای درخت بر تن دارم. نهال هم از این شباهت خوشحال شد. فریاد زد: "بیا برویم بدویم،



نهال هم چون دست من پنج شاخه بزرگ و کوچک داشت.

نهال می گفت: "اگر مهربان باشی، پرنده بر انگلستان دست تو هم خواهد نشست و خواهد خواند."

با هیجان اضافه می کردم: "... و شاید در دستم آشیانه هم بسازد!"

نهال می خندید: "اوه نی... برای اینکار صبر درخت باید. تو هر لحظه دستهایت را کار داری و آنگاه اگر پرنده در آشیانه تخم بگذارد، چطور خواهی کرد؟"

من برای نهال از داخل خانه قصه می‌کردم و او از بیرون خانه.

برایش می گفتم: "در خانه میز است و چوکی و دوشک و الماری و از همه زیباتر آینه است. در آن می شود خود را دید."

نهال می گفت: "اوه مثل باران... وقتی که باران زمین را آب می دهد و آبگیر می سازد، می توانم خود را در آن ببینم."

و نهال از آسمان می گفت: "امروز صبح ابری چون گل سپید بزرگ درست بالای سرم باز شد. شکل پرنده گرفت. بعد دراز شد. دراز مثل درخت و شاخه شاخه و برگ برگ تا ناپدید گشت."

و یا از شب می گفت: "دیشب بعد از باران گویی ماه و ستاره ها را هم باران شسته بود، همه جلای خاصی داشتند و یک ستاره بالای سرم به یکباره گی پایین ریخت. گمان کردم سویم می آید اما در تاریکی گم شد و نمیدانم کجا رفت؟"

آنقدر از قصه ستاره ها خوشم آمد که روزی به او گفتم: "امشب می آیم و پنهانی کنار تو می خوابم تا ستاره ها را با هم ببینیم."

گفت: "برای تماشا بیا ولی شب خوابیدن زیر درختان خوب نیست، زیرا شبانه کارین دای اکساید پس می دم و این گاز برای تنفس مضر است. روزانه به خاطری سایه ام خوشگوار است که برگهایم اکسیجن می دهند."

از معلومات درخت تعجب کردم و گفتم: "هر وقتی به صنوف بالاتر مکتب بروم، این همه را خواهم خواند، ولی تو به مکتب نرفته و میدانی."

هوا رو به سردی می رفت. هیچ متوجه نبودم که درخت رنگ می بازد. روزی دیدم نهال برگ های زردی دارد. نزد مادرم دویدم و از او پیراهنی زرد رنگ خواستم.

مادرم آهی کشید و گفت: "خدایا به زودی برگهای درخت نارنجی و سرخ خواهد شد و من اینهمه پیراهن برایت از کجا کنم؟"

درخت چقدر خوشبخت بود. چقدر پیراهن داشت. آنقدر رنگ به رنگ که همه رنگها را مادر هم نمی توانست برابم بخرد.

روز دیگر چون با پیراهن زرد به دیدن نهال رفتم، گفتم: "ببین شیره حیات در رگه هایم کم شده است."

به رگ های آبی دستم دیدم، شیره حیات همچنان در آنها می جوشید. دلم به درخت سوخت.

برگها هر روز رنگ نوی می گرفتند. نهال بسیار زیبا شده بود. چون برگ های رنگه او با وزش باد می ریختند، آنها را بر می داشتیم و به میان صفحه های کتاب مصور خود می گذاشتم.

چند روزی گذشت. به باغچه نرفتم. هوای بیرون سرد بود و هوای خانه گرم. پس از چند روزی که بیرون رفتم دلم فرو ریخت. نهال را اول نشناختم. برگهایم همه ریخته بودند و تنش برهنه بود. اوه خدای من! نهال را در بغل گرفتم و بر شاخه هایش دست کشیدم. ولی او کمتر احساس کرد و به من آهسته گفت: "شاخه هایم یخ زده اند."

به خانه دویدم و از مادرم خواستم لباسی برای درخت بدوزد و تا مادرم گفت نمی تواند، به گریه افتادم. آخر تمام سال هر لباسی درخت پوشیده بود، منم پوشیده بودم و اینک که او برهنه بود، منم باید برهنه می بودم. لباس هایم را در حالیکه دگ دگ از خنک می لرزیدم، کشیدم. پدر و مادرم را خنده گرفت. مجبور شدند تکه بزرگی ببابند و به دور نهالک باغچه ببیچانند.

به زودی برف بارید. چون به باغچه رفتم، تکه پایین افتاده بود و نهال زیر لحاف سفید و گرم برف خفته بود. او را تکان دادم. به زحمت بیدار شد، چند جمله ای نامفهوم گفت و دوباره به خواب رفت. بدینگونه او آدمک برفی مرا که با پدرم ساخته بودم و جاکت سپیدی را که مادر برابم بافته بود، ندید.

صبحی از خواب بیدار شدم و هوا را دگرگون یافتیم. باران ملایمی می بارید، اما سرد نبود. نگاهم از پنجره که بر چمن افتید با حیرت دیدم که چمن سبز می زند. این باران بهاری هم جادو می کند. گویی آب نه بلکه شیره حیات است که می بارد.

به باغچه دویدم. نسیمی وزید، ابرها به کناری رفتند و شعاع آفتاب جاری شد. تن باران خورده درخت با زیبایی به چند رنگ درخشیدن گرفت. نهال بیدار شده بود. فازه می کشید. با محبت همدیگر را در آغوش کشیدیم. برای هم بسیار قصه ها داشتیم. درخت گفت: چه خواب های که ندیدم. خواب دیدم قامت بلندتر از دیوار شده و برگ های سبز بیشماری دارم...

لبخندی زد و به آفتاب دید. دانستم او باز هم شروع به نوشیدن آب و بوسیدن آفتاب کرده است. خندیدم و به جستجوی پیراهن پسته ای خود دویدم...

با همکاری: انجنیر جمشیدی

بیایید شطرنج بیاموزیم

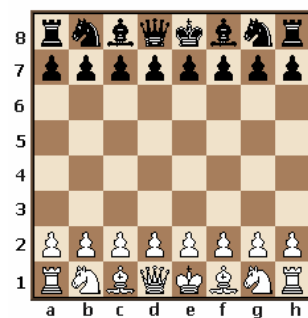
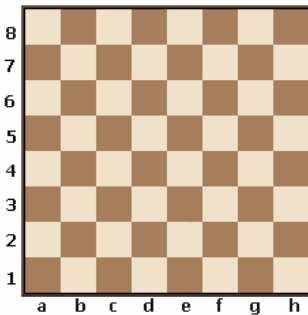
بازی شطرنج در قرن دوم میلادی در هندوستان بوجود آمد و در قرن چهارم به کشور های همجوار تاثیر گذاشت. در قرن هفتم میلادی، این بازی در کشور ما یعنی خراسان آن روز به اوج شهرت رسید و از این سبب از افتخارات دیرینه کلتوری ما حساب میشود. این بازی فکری و جهان پسند در رشد شخصیت و قوه تفکر انسان کمک میکند. اگر به تاریخ بشریت نگاهی انداخته شود، می بینیم که بزرگترین متفکران جهان به این بازی شاهانه دسترسی داشتند و در زمینه نظریات سودمند خود را ارایه کرده اند.

فدراسیون جهانی شطرنج دارای ۱۶۴ کشور عضو میباشد که از جمله کشور عزیز ما افغانستان در سال ۱۳۶۳ خورشیدی عضویت آن را کسب کرد و شطرنجبانان خوب ما توانسته اند در مسابقات جهانی و کنگره های بین المللی شطرنج اشتراک کنند و دست آورد های فراوانی به نفع کشور خود کمایی کنند.

نامهای مهره های شطرنج در زبان های مختلف و تخته شطرنج:



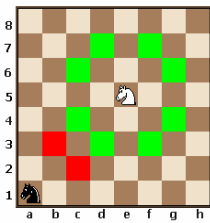
کش	پیاده	فیل	اسب	رُخ	وزیر	شاه	فارسی (شطرنج)
schak	pion	loper	paard	toren	koningin	koning	Dutch (schaken)
échec	pion	fou	cavalier	tour	dame	roi	French (échecs)
schach	Bauer	Läufer	Springer	Turm	Dame	König	German (Schach)
skak	bonde	løber	springer	tårn	droning	konge	Danish (skak)
sjakk	bonde	løper	springer	tarn	dame	konge	Norwegian (sjakk)
check	pawn	bishop	knight	rook	queen	king	English (chess)
šah, kišt	pyādā, paidal	ūt	ghorā	rukh	farzī, kištī,	bādšāh	Hindi (šatranj)



تخته شطرنج از یک مربع ۶۴ خانه ای سفید و سیاه تشکیل شده است و ستون ها (خطوط قائم یا عمودی) را به حرف و ردیف ها (خطوط افقی یا عرض) را به اعداد نشان میدهند. تخته شطرنج باید طوری گذاشته شود که خانه سفید به طرف دست راست ما باشد؛ یعنی خانه H1 به طرف راست بازیکن مهره های سفید و A8 به دست راست بازیکن مهره های سیاه باشد. هر یک از دو طرف دارای ۱۶ مهره مشابه اند؛ به این ترتیب: یک شاه، یک وزیر، دو فیل (یک سیاه و یک سفید)، دو اسب، دو رخ و هشت پیاده. در آغاز هر بازی باید دانه ها مطابق شکل چیده شوند، طوریکه؛ مقابل شاه سفید (e1)، شاه سیاه (e8)، وزیر سفید در خانه سفید (d1)، وزیر سیاه در خانه سیاه (d8) مقابل وزیر حریف. فیل ها در ستون های c و f، اسب ها در ستون های b و g موضع میگیرند و رُخ ها در دو کنار تخته در خانه های a و h ردیف های یک و هشت در سنگر مینشینند. هشت پیاده سفید در ردیف دوم و هشت پیاده سیاه در ردیف هفتم قرار میگیرند.

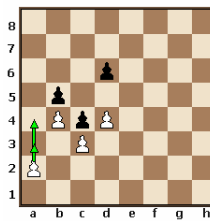
در اینجا چند اصطلاح شطرنج را توضیح میکنیم:

- هر یک از ۳۲ عنصر بازی شطرنج را مهره میگویند.
- به جز از پیاده ها، مهره های دیگر را سوار گویند.
- وزیر و رُخ سوارهای بزرگ و فیل و اسب سوار های کوچک اند.
- در جریان بازی هر سواری که به شاه و یا وزیر نزدیک باشد، به نام آن خوانده میشود مثلاً فیل وزیر و یا اسب شاه.
- در شروع بازی، پیاده های A و H را پیاده های رُخ، پیاده های B و G را پیاده های اسب، پیاده های C و F را پیاده های فیل، پیاده D را پیاده وزیر و پیاده E را پیاده شاه گویند.



اسب: حرکت اسب با مهره های دیگر متفاوت است. اسب در یک قدم دو خانه به طرف افقی و بعد یک خانه عمود و یا دو خانه به سمت عمود و بعد یک خانه افقی حرکت میکند. ویژه گی این سوار اینست که میتواند از سر مهره های دیگر خیز بزند و خود را به نقطه هدف برساند.

پیاده ها در ستون ها به سمت مقابل حرکت میکنند و از به چپ و راست رفتن و به عقب برگشتن ممنوع اند. هر پیاده در نخستین حرکت مختار است که یک و یا دو خانه به جلو برود مگر در حرکت های بعدی صرف باید یک خانه پیش



برود. پیاده میتواند مهره های دیگر را که در دو پهلویش از جهت مقابل قرار میگیرند، از بین ببرند (مانند حرکت فیل) و نمیتواند مهره یی را که در ستون خودش می آید، از بین ببرد. اگر پیاده بتواند که خودرابه اولین ردیف حریف برساند، یعنی پیاده

سفید به ردیف شماره ۸ و پیاده سیاه به ردیف شماره ۱، به وزیر و یا یک مهره دلخواه دیگر تبدیل میشود.*

چند اصطلاح دیگر در بازی شطرنج:

کش: زمانی که شاه مورد حمله یکی از مهره های حریف قرار بگیرد، یعنی حریف مهره اش را جایی بگذارد که شاه در یکی از خانه های آن مهره قرار داشته باشد، در این صورت کش میشود که باید یا شاه را از آن خانه به جایی دیگری که خانه یکی از مهره های حریف نباشد، حرکت داد و یا باید توسط یکی از مهره های خود، شاه را بپوشانیم.

هاج: اگر مهره یی طوری جا افتاده باشد که مانع "کش" شدن شاه شود. یعنی مدافع شاه در مقابل یکی از مهره های حریف باشد، آن مهره تا زمانی حرکت نمیتواند که یا مهره حریف جای دیگر برود و یا شاه حرکت کند و خود را از خطر دور سازد که در این حالت میگوییم این مهره "هاج" است.

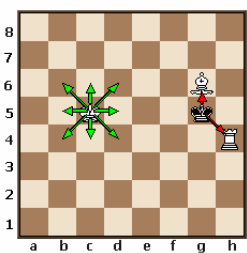
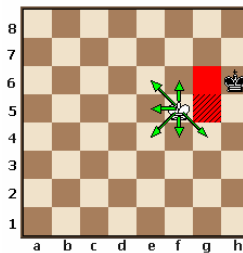
مات: مرحله آخر بازی است که در این حالت یکی از شاه ها، کش شده است و خانه یی برای رفتن ندارد و مهره های دیگرش نمیتواند او را از کش بپوشاند و یا اصلاً مهره یی باقی نماند است. که این را باخت یا مات گویند.

مساوی: اگر تمام مهره های هر دو بازیکن تمام شده باشد، در این صورت بازی مساوی یا هیچ به هیچ اعلان میشود. (بقیه در شماره آینده)

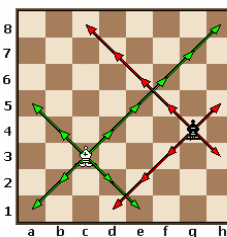
حرکت مهره ها:

در بازی شطرنج شش نوع مهره وجود دارد و هر مهره دارای حرکت مخصوصی است. در اینجا حرکت هر یک را روی شکل در نظر میگیریم:

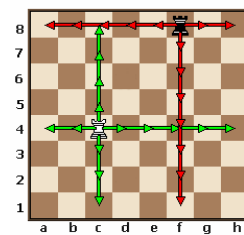
شاه میتواند به خانه های پهلوی خود، در صورتیکه آن خانه از کدام مهره حریف نباشد، به اندازه یک خانه حرکت کند. و یا در جریان حرکت یک خانه ای اش*، مهره یی حریف را که کدام مدافع و زور دهنده نداشته باشد، از بین ببرد.



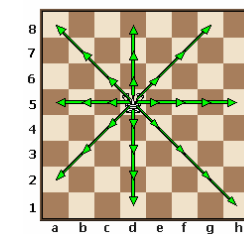
فیل همیشه حرکت مایل دارد و از شروع تا آخر بالای



خانه های یک رنگ حرکت میکند و میتواند به اندازه یک و یا چند خانه- در صورتی که در مسیر حرکتش مهره یی نباشد- حرکت کند و یا مهره ای را که در خط حرکتش می آید، از بین ببرد و جانشین آن شود.



رخ بروی ردیف ها (عرض ها) و ستون ها به اندازه یک و یا چند خانه حرکت میکند و اگر در مسیر حرکتش مهره یی باشد، میتواند آن را



از بین ببرد و خودش جانشین آن شود.

وزیر میتواند هم مانند رخ و هم مانند فیل حرکت کند و اگر در مسیر حرکتش مهره یی قرار داشته باشد، آن را از بین ببرد. وزیر یکی از با ارزش ترین و پر کار ترین مهره های شطرنج است که در برد و باخت نقش اساسی دارد.

* تبدیل شدن پیاده به وزیر و یا یک سوار دیگر نظر به نوعیت بازی (شرقی و غربی) فرق میکند. در مورد بعداً توضیحات ارائه میشود.

* صرف در اثنای قلعه رفتن میتواند بیش از یک خانه حرکت کند

فکر آدمی

در لحظه های تاریخ

به مدیر مسؤول مجله "نهال"؛
بر حسب پیشنهاد معقول شما، اینک میکوشم تا بحث بُغرنج تاریخ
تکامل آگاهی انسان را، بزبان خیلی ساده به طور دنباله دارد،
بنویسم، تا باشد نوجوانان و جوانان به بحث های عمیق و
ارگانیک روی بیاورند.

م. فرهود



قوم یا یک کشور خاص نیست. هر پیشرفتی، هر اختراعی، هر کشفی مربوط به تفکر جمعی بشریت است. کم یا زیاد هر قومی در آن سهم ادا کرده اند. به همین خاطر است که میخوام به فرزندان نازنین کشور، تا آنجا که برای یک نوشته

مجله بی ممکن باشد، سیر تحول و تکامل افکار منسجم آدمی را تشریح نمایم. خاصاً افکار فیلسوفان بزرگ عالم را.

میشل آنفری فیلسوف معاصر فرانسوی با درک اهمیت مسئله نوجوانان و اطفال میگوید:

"فلسفه برای اطفال و نوجوانان فقط یک شرح متن های پایه ای نیست بلکه میتواند در جهت حفظ و تقویت پرسش های طبیعی خُرد سالان که در واقع فلسفی استند، عمل کند."

براستی ما در جامعه عقب مانده تربیه شده ایم و گمان کرده ایم که فلسفه کار نوابغ و فیلسوفان و تحصیل یافته گان دانشگاه های بزرگ است و دیگران حق ندارند در آن دست بزنند. حالا که زمان عوض شده است، فلسفه را برای رشد ذهنی خورد سالان توصیه میکنند.

چرا فلسفه را؟ برا اینکه فلسفه مجموعه فکر منظم و منسجم جامعه بشری را در خود دارد و هر کس میتواند بقدر توان خود از آن گل چیند.

فلسفه به کلام ساده آنست که به سوالات کلی آدمی جواب می دهد، مثلاً یک

طفل یا یک نوجوان همیشه سوالات روشن یا مبهم مطرح میکند در باره طبیعت و ماورای طبیعت. پاسخ دادن به این پرسش ها به هر شیوه که باشد، ذاتن فلسفی است و مادر و پدر بی آنکه بدانند به دلبندان خود اغلباً جواب های فلسفی میدهند ولو این جواب ها در رنگ و بوی سفسطه و خرافات هم ارایه شود. ولی اگر یک طفل یا نوجوان که همیشه پرسشگر اند در خانه یا مکتب سوالات فلسفی تر مطرح کنند، مسولین به علل گوناگون که جای بحث آن اینجا نیست، شانه خالی کرده میگویند که این سوال به سن و سال تو جور نمی آید ...

قرن بیست و یکم از لحاظ اندیشه و تکنالوجی به گذشته های دور و نزدیک قابل مقایسه نیست. آدمهای این عصر با انترنت ورام کردن سیارات کهکشان سر و کار دارند. فراموش نکنیم که تمام پیشرفت

های این زمان، ریشه در تمدن های گذشته دارند. مجموعه دستاورد های بشریت در هر لحظه تاریخ، عبارت اند از انرژی و تفکر انسانهای دیروز و امروز. وقتی که یک امریکایی کمپیوتر را بر اساس محاسبات ریاضی میسازد و برنامه ریزی میکند، این سوال سمارق وار سبز میشود که آیا ریاضی را نیز همان امریکایی به قوه نبوغ فردی خود ساخته است؟! جوابش را هرکس میداند که نی!

ریاضی صدها سال پیش از اختراع کمپیوتر وجود داشته است. از اختراع عدد تا ریاضی مدرن، چه خونها و عرقهایی که نریخته است و در تکامل آن مثلاً از عُمَر خَیام، خراسانی و الخوارزمی عربی تا ده ها ریاضیدان هندی و چینی نقش داشته اند. آیا میدانیم که اگر عدد صفر را در قدیم (قرن چهار میلادی) هندی ها وضع نمی کردند، امروز ریاضی بشر بدون صفر نمی بود؟ و مردم مجبور تا



دیموکریت Democritus
(۴۶۰ تا ۳۷۰ ق.م.) فیلسوف یونانی، کاشف اтом

هنوز ارقام (سیصد و دو) را با یک جمله مینوشتند و برخی ملل نیز سیصد و دو را ۳۲ مینوشتند. اگر عدد صفر را یک هندی بیچاره که اکنون از بی خانگی در ایستگاه های ریل میخوابد، اختراع نمیکرد، هیچ کسی نمیتوانست امروز کمپیوتر بسازد. چون زبان کمپیوتر بر اساس کود(۰۱) ساخته شده است. این قصه و موضوع را بخاطر آن بیان کردم که خاصاً نوجوانان افغان بدانند که هر چیزی که امروز به پیش چشمان ما به حیث معجزه جلوه نمایی میکند، محصول تراوش فکری یک فرد یا یک

به هر صورت، پس اگر بخواهیم یک معلومات حد اقل منسجم از پیدایش اندیشه و تکامل آن بدست بیاوریم، ناچار استیم که به تاریخ های قدیمی انسان سفر کنیم و ببینیم که دین، هنر، علم و فلسفه در کدام سرزمین ها و در میان کدام ملل بوجود آمده اند و تجربه و تمدن و فرهنگ بشری چگونه از جایی به جایی و از قومی به قومی انتقال یافته است.

اگر حدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد در سرزمین بین النهرین (یعنی بین دو دریای "دجله" و "فرات") که سرزمین عراق امروز را در بر میگیرد، اولین الفبا یعنی رسم الخط که به الفبای میخی مشهور شده، بوجود آمد، آن را سر آغاز تاریخ خطی یعنی تاریخ

مکتوب بنامیم، تا امروز که ۵۵۰۰ سال را در بر میگیرد، فکر آدمی در ساحه معنوی و ساحه مادی چیز های زیادی را بوجود آورده است. در حالیکه تاریخ تمدن بشری هزاران سال قبل نیز وجود داشته است.

برای یک انسان بسیار مشکل است که تمام افکار نوابغ و فیلسوفان

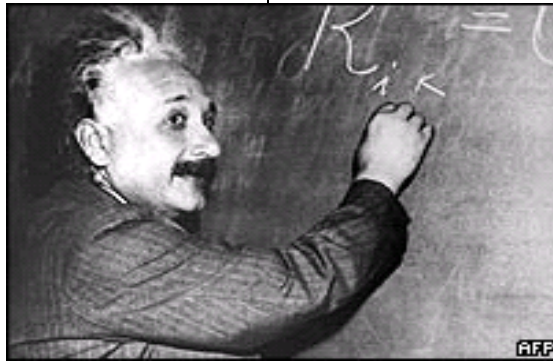
را بخواند، ولی برای همه ضرور است که قطره گکی از این دریا ها بنوشد. وقتی به آینه تاریخ تفکر آدمی نگاه کنی، به سادگی آدمهای بزرگ را در آینه پشت هم قطارمی بینی و دلت میخواد که درباره بیوگرافی و نو آوری های آنها چیزک هایی بدانی.

وقتی خبر می شوی که صد ها نابغه وجود داشته که هر کدام با هزاران مشکلات و فقر، توانسته اند چراغ تمدن را روشن نگه دارند، بدون اراده میخوای به تمامی آنها سر احترام فرود بیاوری و به خود میگویی که میخوام شما را بشناسم، کجا بیدان!! و آنها میگویند که ما زنده ایم، ما ایستاده ایم، ما را دانه دانه با حوصله حساب کن که بکجا میرسی!

آنها میگویند، ای کودک عزیز، ای نوجوان، ای جوان برومند حالا که پشت کمپیوتر میشینی نباید ما را فراموش کنی چون از برکت سرگردانی ها و هردم شهیدی های ماست که تو امروز به امکانات مدرن دست یافته ای. پس حد اقل روزانه نیم ساعت وقتت را صرف ملاقات ما کن و از گلهای باغستان نوابغ و جاودانگان، برخسارت عطر خوشبختی بزنی و ببین که ما در تاریخ مکتوب (تاریخ مکتوب

گلی، تاریخ مکتوب سنگی، تاریخ مکتوب چرمی و... تاریخ مکتوب کاغذی) به کدام چهره ها ظاهر شده ایم. مثلاً: شروع کن از

هومر، سقراط، هراکلیت، دموکریت، افلاطون، ارسطو، اپیکور، دیوژن، اقلیدس، فیثاغورس، اریستوفان... زرتشت، کنفیسیوس، بودا... فلوطین، مزدک، مانی... فارابی، ابن سینا، خیام، حافظ، منصور، مولوی، فردوسی، رازی، خوارزمی، غزالی، ابن رشد، ابن خلدون، ابن عربی... دانته، داوینچی، گالیله، بیکن، دکارت، کوپرنیک... اسپینوزا، کانت، دیدرو، روسو، مونتسکو، ولتر، هگل، مارکس، نیچه، شونپهاور، داروین، فروید، انشتین، هایدگر، سارتر، لورکا، پیکاسو، چاپلن، تاگور... تا دریدا، هابرماس، فوکو، آلتوسر



آلبرت انشتین کاشف "نسبیت" و یکی از بزرگترین منتقدین نازیسم، امپریالیسم و دینسالاری در قرن ۲۰

... باید به بیوگرافی و شمه یی از عقاید این بزرگان و نوابغ عرصه های گوناگون علمی و هنری و عرفانی، آشنا شد و به این درک رسید که چرا وقتی از فکر عالی آدمی سخن بمیان می آید، نویسندگان خوشنام از بزرگی و جاودانگی سکندر مقدونی و چنگیز و ناپلیون و

ملکه ویکتوریا و هتلر و برژنف و هتلر های جدید حرف نمی زنند، بلی برای اینکه اینان برای آسایش انسان و بشریت چیزی نیآورده اند که در صف بزرگان و جاودانگان عالم قرار بگیرند، اینان با وجود زور و زر و شان و شوکت، هزاران تایی شان به گرد پای گالیله ها، مولوی ها، حلاج ها، انشتین ها، ... نمی رسند. به همین خاطر است که تنها نام آنانی در صف بزرگان ثبت تاریخ است که با فکر خود برای آسایش بشر با قبول فقر و زندان، تحولات علمی، هنری، ... را به وجود آورده اند.

این مقدمه ای بود برای آنکه نوجوانان و کودکان بالای هفت سال افغان، کم گمک بدانند که قصه دانش های بشری چقدر درازآهنگ و شور انگیز و افتخار آفرین است و خاصتاً در قرن انترنت و دیجیتالی شدن چقدر ضرور است برای آنکه از کاروان فرهنگ بشر پس نمایند بر علاوه درس های مکتب، به شکل معلومات آفاقی، دل به دریا زده و این داستانها را بخوانید و خود را به صفت وارثین فرهنگ افغانستان و جهان، به آن جایی قرار بدهید که شایسته نسل قرن بیست و یکم است ...

درخت تو گر بار دانش بگیرد

بزیر آورد چرخ نیلوفری را

تا بقیه قصه، به امید سلامتی عزیزان

فرهود

پیرامون نوروز

برگرفته از گاهنامه "سخن" نوشته حسین سلیمان

سعادت و کامیابی بود. افسانه های سمنو و سمنک منحیث نطفه گیاه سبز از همین جا برمیخیزد. برای بزرگ نگهداشتن آن عدد هفت را به آن ربط میداند که همان هفت میوه تر کرده امروزی است که در آغاز هفت سبزه و اندکی بعد هفت سین بوده است (مشمول بر سیب، سرکه، سکه، سبزه، سیر، سفال و سنجد) که مراد از هفت آرزوی انسان است. گذشته گان میگویند که حتا تخم بازی که که خود سمبول زنده گی و زایش است، باید در این روز رنگین باشد. در برخی از کشور های اسلامی چون بخارا، هفت آیت قرآن را که باحرف "سین" آغاز شده باشد، به زعفران می نویسند و در سرایی انداخته آب آن را مینوشند. در شب نوروز به خاطر سر سبزی و شادابی، سبزی پخته میکنند و بعضی ها ماهی میخورند، گویا که ماه حوت و سرما دوباره برگشت نکند. در گذشته ها در نوروز بر سر و روی کسی آب می پاشیدند که مظهر پاکی و مراد است و همین آب ناخواسته با همان معیار آمده. برگزاری نوروز نسبت به عید نزد مردم از ارزشمندی بیشتر برخوردار است و به این باور اند که نباید در شب نوروز غصه و ملال داشت تا در طول سال و تا نوروز آینده سراسیمه و پریشان خواهند بود.

جلوه های بهار افسانه ها دارد. به گمان بیشتر "آریایی ها" اولین برپا دارنده جشن های بهاری بوده اند؛ زیرا آنها به این باور بودند که در نخستین روز شگوفه درختان، ارواح مردگان به خانه های شان میآید تا خوشی آرند و غصه ها را به دور بریزند. بعد از آریایی ها، اعراب قدیم، مسیحیت اروپایی، چینی ها، یونانی ها فروردین ماه یا ماه اول فصل بهار را جشن می گرفتند. فردوسی برگزاری جشن نوروز را از جلوس "جمشید پادشاه" میداند. در ابتدا یک سال را دو موسم در نظر می گرفتند، هفت ماه گرما و پنج ماه سرما. پیش از ظهور اسلام، تقویم چهار گانه فصل ها به میان آمد. پس از ظهور اسلام، نوروز با شروع خلافت حضرت علی مصادف گردید و رنگ و جلوه مذهبی گرفت.

در دوره های شاهان قدیم چون سامانیان، غوریان، غزنویان، سلجوقیان، تیموریان، گرگانیان، لودیان و سوریان این جشن، با شکوه زیاد برگزار میشد. غزنویان نوروز را هفت روز تجلیل میکردند. پیشکش کردن سبزه نورسته برایشان شگون سر سبزی،

آموزش زبان مادری برای کودکان از انجمن پروین سرابی

والدین محترم و استادان گرامی! آریانای باستانی، خراسان قرون اوسطا و افغانستان فعلی ما، شاهد تمدن های پر افتخار بوده که بعضاً تا سطح آفاق شهره گردیده است. این کشور در دامان پاکش، علمای نامدار در بخش های مختلف ساینس، طب، ادبیات و بخش های علمی دیگر را پرورانده است که با کمال افتخار بطور نمونه از ابو علی ابن سینای بلخی، علامه ابوریحان البیرونی، فرخی سیستانی، رابعه بلخی، سید جمال الدین افغانی نام میبریم. کشور عزیز ما در طول تاریخ بار بار مورد حمله بیرحمانه جنگ های تحمیلی قرار گرفته است که در نتیجه یغما گران، هزینه ها و گنجینه های علمی ما را به یغما برده اند. اما وارثین غیور و با همت کشور ما با بلند کردن بیرق علم، نگذاشتند که صفحات تاریخ پر افتخار شان از دیوان تاریخ جهان محو و نابود گردد. نسل ما

و جلسه بعدی را تا شرایطی که کودک خود را سرحال فکر کند، به تعویق بیندازید و یا از دوستان تان در زمینه استفاده کنید. - وقتی که کودک آماده گی اش را با حرکات و یا با بلی گفتن ابراز کرد، در هفته یک روز را مثلاً چهار شنبه ها از ساعت دو الی چهار را به استثنای اوقات رخصتی مکاتب هالندی همایش درس بخوانید (رخصتی های وسط هفته نظر به کشور های دیگر متفاوت خواهند بود) و برایش وعده بدهید که در اولین روزی که درسش شروع میشود، از شما تحفه خواهد گرفت. - برای کودک ارزش این مکتب را مانند مکتب هالندی بیان کنید. از دسپلین، انجام کار خانگی و نوع برخورد و غیره را جدی تشریح نمایید. - مشوره من این است که مکتبش را نامی گذارید، مثلاً ابو علی سینای بلخی (سوانح این شخصیت بزرگ در شماره اول این مجله به چاپ رسیده است. لطفاً آن را برای کودک بخوانید و تفهیم کنید). - مواد درسی کودک تان از قبیل کتابچه ها برای نوشتن و رسم، قلم رنگه، قلم برای نوشتن بهتر است که خود رنگ باشد، پنسل،

فعلاً هم در آزمونگاه تاریخ مورد آزمایش قرار گرفته اند. ما که وارثین امانت های نیاکان خویش میباشیم، برماست که صادقانه برای وطن و اولادش ببیندیشیم و در عالم غربت از کمترین امکانات بزرگترین بهره را مخصوصاً برای کودکان ما ببریم. اولین گامی را که فعلاً میتوانیم برداریم، همانا تدریس لسان مادری برای کودکان، نوجوانان و جوانان وطن میباشد. مواد درسی و شیوه تدریس که فعلاً به دسترس تان قرار دارد، برای کودکان تهیه شده است. خواهشمندم که گام به گام تعقیب و بالای کودک تان تطبیق نمایید تا باشد که نتیجه مطلوب را بدست آرید. نکات ذیل را لطفاً قبل از شروع تدریس در نظر بگیرید: - کودک را قبلاً آماده برای پذیرش آموختن لسان مادری سازید. "چرا" هایش را مطابق ذوق و علاقه اش جواب بدهید، امکان دارد که کودک در اولین جلسه به پیشنهاد شما موافقه نکند، در اینصورت کم حوصله نشوید

پنسل پاک و غیره را در یک بکس و یا خریطه که مخصوص این مکتب باشد، بگذارید.	- حاضری و کتابچه پلان درسی را که معلم نظر به خواست و شرایط خودش تهیه میکند، با خود داشته باشید.	- اگر کودک را والدین تدریس میکند، برایش بگویید که شما را معلم صاحب خطاب نماید. زیرا در وقت آموزش بهتر است رابطه معلم و شاگرد برقرار باشد. در صورتیکه این موضوع را فراموش کرد، برایش تکرار کنید که من برای دو ساعت معلمت میباشم.
یک گروپ چند نفره تدریس شوند، زیرا ایشان از همدیگر می آموزند و این دو ساعت هم برایشان خسته کن نمیشود.	- کودک تا الی شش درس هنوز هم شک میکند که به خواندن ادامه بدهد یا نه. برای اینکه او دلسرد نشود، به دوستان و اعضای فامیل تشویق گونه از کار و پیشرفت درسی اش در حضور داشت خودش قصه نمایی و به این صورت او را مورد نوازش های معنوی و روحی قرار دهید.	- بهتر است که یا پدر و یا مادر مسؤلیت تدریس را به عهده بگیرد و آن یکی دیگر با کار های خانگی اش کمک کند.
- قبل از اینکه معلم به تدریس شروع کند، بهتر خواهد بود که شیوه تدریس را که در شماره قبلی مجله نهال به چاپ رسیده، یکبار دیگر بخواند.		- برای پانزده دقیقه برای کودک تفریح در نظر گرفته شود.
		اکنون توجه تان را به اولین روز درسی معطوف میدارم.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از اینکه کودک را به اندازه کافی تشویق کردید و احساس خشنودی تان را برایش ابراز نمودید، کمی تشریح کنید که چرا در شروع هر کار، "بسم الله" گفته میشود. بعداً راجع به افغانستان تا حد دانش و فهم کودک معلومات بدهید و بازی های دوران کودکی و خاطرات خوب آن زمان خود را با بسیار دلچسپی حکایت نمایید و در این جریان از او بپرسید که او کدام بازی ها را میداند. فرق نمیکند افغانی، هالندی و یا از دیگر کشور ها باشد. در بین روز لغات غیر فارسی و پشتو را معنی نکنید.

حرفی اولی که شاگرد می آموزد، حرف (آ) میباشد. هیچ وقت برایش نگویید که "الف" و "مد" (آ) میشود. فقط (آ) را همان طوری که با آفتاب و آفتاب پرست تلفظ میشود، برایش یاد بدهید. مثلاً (آ) - آفتاب، (آ) - آفتابپرست و (آ) - آلبالو. (به رسم ها اشاره گردیده و معنی اش به لسان کشور میزبان پرسیده شود) به شاگرد تفهیم گردد که ما در وقت سخن گفتن افتو و افتوپرست میگوییم، مگر در اصل آفتاب و آفتاب پرست است، مگر همه کلمات اینطور نیست مثلاً آلبالو.

حرف دومی که شاگرد می آموزد (ن) است که مانند (N) انگلیسی تلفظ کنید. مثلاً ن (N) نان، ن (N) ناک.

حرف "ن" را در کلمه های "ن" خورد (ن) و "ن" کلان برایش نشان دهید. از شاگرد در مورد رسم های هر صفحه بپرسید. شاید شاگرد نخواهد برای

تان قصه کند یا اینکه میسرمد و یا به لسان مادری اش تشریح کرده نمیتواند. از او خواهش کنید که تا به لسان کشور میزبان و یا ترکیبی از هر دو لسان بگوید. بهتر است که جزئی ترین اقدامش را مورد تشویق قرار دهید. در این صورت بین شاگرد و معلم اعتماد به بار می آید. ایجاد اعتماد در جریان تدریس مخصوصاً در ماه های اول خیلی مهم است.

حروف و = (و)، ز = (ز)، د = (د)، ا = (ا) و ه = (ه) مانند حروف (آ) و (ن) تدریس شود.

دو نمونه تدریس حروف "ا" و "ن" را برای تان تهیه نموده ام که در آن کودک طرز خواندن و نوشتن این حرف ها را یاد میگیرند. و در صفحه دوم با یاد آوری زیر، زیر و پیش صدا های مختلف حرف را می آموزند. مثلاً صدای اول (ا)، صدای دوم (ا)، صدای سوم (ا) و صدای چهارم (آ) است. باید خاطر نشان کنم که خواندن، نوشتن و حفظ کردن کلمات درج شده در این صفحه برای شاگرد مشکل است. مقصد این است که شاگرد با صدای کلمات آشنا شود و طرز نوشتن حرف را در موقعیت های مختلف کلمات بشناسد. در این صفحه عینک سمبول دقت، قلم سمبول نوشتن و کتاب سمبول خواندن است. (بهتر است که خواندن کلمات را معلم انجام دهد و شاگرد فقط در جستجوی حرف "ا" باشد).

همچنان علامهء (ن) اشاره از "ن" ساکن است. آموزگار گرامی، مانند این نمونه، برای حروف باقی مانده نمونه های تمرینی دیگر خود تان تهیه نمایید. در غیر آن همه صفحات این مجله را مواد درسی احتوا خواهد کرد. تا درس بعدی برای شما و شاگردان تان آرزوی موفقیت می نمایم. (لطفاً به صفحه اول مراجعه کنید)

دیده ایم که در اروپا، امریکا و استرالیا و همه جا های که عیسوی ها زنده گی دارند، چون پایان سال عیسوی نزدیک میشود و روز ها و شب های سال پارینه اندک اندک دامن میچینند؛ مردمان بیشماری منازل خویش را چراغان میکنند. زن و مرد و پیر و جوان با شور و شغف خیر مقدم گویان به استقبال شب های مذهبی و مقدس خویش اند و برای فرا رسیدن سال نو در انتظار می نشینند.

در سوی دیگر، بیگانگان و یا خارجیانی که دل به هجرت تحمیلی بسته و ترک دیارگفته اند، گونه یی از افسرده حالی و روان زخمین را در نظاره خویش به این جوش و خروش نشان داده اند. بروز چنین حالتی از انسان نا آشنا با فرهنگ و رسم و

رواج و سنت های جامعه میزبان، آهسته آهسته و شاید هم در مواردی بزودی تغییر پذیرفته است. برخی توانسته اند که با محیط و ویژه گیهای جامعه میزبان سازش کنند؛ عده یی با ناسازگاری و عوارض و اوصاف روح آزار آن دست و گریبان بوده اند. دل نکلدن از فرهنگ خودی و دل نبستن به فرهنگ بیگانه، آنها در سن و سالی که مسؤولیت کودکان نیز بار شانه است، زنده گی در خلایی است که مهاجر دشواری آن را میداند.

با گذشت زمان برای همچو مهاجرچشن های دیگران به موضوع عادی تبدیل شده و با بی تفاوتی بدان مینگرند. اما این بی تفاوتی دیر پای نیست و میشکند. وقتی پدر و یا مادر در غربت نشسته و دارنده کودکان خورد سال در برابر سوالات و کنجکاوی

های کودکانه قرار میگیرد، بسا موارد مشغولیت روانی اذیت بار آورتر او را بخود مصروف نگه میدارد. گویی زخمهای که در جان و روان دارد، تازه میشود. کودک در نخستین دیدار درختهای کرسمس و چراغان شدن خانه ها و درختان میپرسد: "چرا در خانه ما چنین درخت و چراغی نیست؟" ممکن است، آن عده از مهاجرینی که پیش از سوال کودک، زمینه سوالاتی را با بردن درختی به منزل از میان برداشته اند، گرفتار روان سوز چنین حالت نشوند، اما

مقدمه یی بر سرنوشت

کودکان میان دو فرهنگ

نصیر مهرین

در بیشترین نمونه ها، پاسخ های که والدین به کودکان داده اند قناعت بخش نبوده و در عوض گونه یی از عدم قناعت و انتقال افسرده حالی را به کودک با خود داشته است. والدین با ظرفیت ها و حدود متفاوت آمادگی و حوصله مندی و آگاهی از روان کودک، به توضیح بیشتر و یا کمتری پرداخته اند. چه بسا توضیحاتی که برای کودک قابل فهم نبوده و گونه ای از تحمیل پاسخ پدران- آمرانه و یا غضب آلود را داشته است. گاهی پدر برای کودک توضیحاتی داده است که برای او قناعت بخش نبوده است. با طرح سوال بعدی، پدر با کم حوصله گی فریاد کشیده است که ما دین و مذهب و رسم و رواج دیگری داریم. در حالی هر پاسخ در ذهن کودک سوال دیگری را می آفریند، اما کودک با مشاهده نارضایتی و آزرده گی

که در سیما و حرکات پدر می بیند، لب فرو می بندد و خاموش میشود. در برخی موارد، واکنش مادران متفاوت است. برخی از مادران تمایل به سازش و پذیرش تجلیل روزهای کرسمس نشان داده اند. یکی از علل آن اینست که سعی کرده اند بدان وسیله از سوال بیشتر کودکان و کنجکاوی های که به نظر شان دشوار می آید، جلوگیری شود.

اما اگر این مثال جمیع تفاوت های فرهنگی را در خود دارد و در اکثر مواقع هنگام پایان سال عیسوی مطرح میشود، ضمیر ناخودآگاه کودکانه اطفال در تمام سال، در سلوک روزمره، شاهد ملاحظه ده ها تفاوت دیگر نیز است.

کودک تمایل بیشتر به زبان کشور میزبان میابد. ولی در منزل بر او بانگ میزنند که به زبان خود صحبت کن. (از آن سوی دیگر نیز مثال های هم داریم که برخی از والدین بنا بر برداشتی که از اوضاع و شرایط زنده گی حاصل کرده اند، کودک را از صحبت به زبان مادری برحذر داشته اند. این حالت نیز ذهن کودک را به ابراز سوالاتی معطوف کرده است.)

کودک تمایل به شنیدن موسیقی جوامعی نشان میدهد که در آن پرورش یافته و روح و روانش با رفتن به کودکان و مکتب بدن مانوس شده است. و برحق که آن را میفهمد و روانش را نوازش میکند و لذت میدهد و در برابر ریتم های آن موسیقی دست ها و پاهایش بیشتر و با کشش های درونی به اهتزاز می آید. در ضمن همواره میبیند که این موسیقی طرف علاقه و فهم هم سن و سال، هم مکتبی و هم صنفی او نیز

است. کودک می‌خواهد، با هم سن ها و هم‌صنفان خویش، سرسازش نشان دهد و به پذیرش فرهنگ آنها گرایش بیشتری یابد. لباس و غذا و طرز سلوکش موازی با گذشت زمان، میلان به پذیرش حتا بی چون و چرا محیط دارد.

با شکل‌گیری چنین رفتار و سلوک، به تدریج سرناسازگاری با ضوابط انتقال یافته میهنی والدین در محیط خانه آغاز می‌شود. ابراز شکایت، بی‌میلی و بی‌علاقگی و مخالفت جدی‌تر در برابر ضوابط حاکم در خانه، جلوه‌های متبارز را نشان می‌دهد. کودک بارها می‌گوید:

"از بین نان نمی‌خوریم، این موسیقی را من نمیشنوم، من همراه شما نزد فلان خانواده دوستان تان نمیروم، من آنجا احساس خستگی میکنم. درین محفل که شما میروید، نمیروم، مرا بگذارید به خانه بمانم..." والدین دل‌پر دردت‌ر می‌یابند، تشنجات خانوادگی که در همچو حالات به میان می‌آید، پیامد های تأثیرگذار و منفی را بر روان کودک همراه دارد. کاوش روان درد آمیز آنها و مطالعه راه های مختلف اشتباه آمیز برای جلوگیری تمایل کودک و مهار کردن تحمیل آمیز او در چارچوب ضوابط فرهنگ وطنی- خانواده گی، پیامد های اندوه باری را به ویژه طی دو دههء اخیر به بار آورده است. از این رو در کنار دریافت گونه های از ناسازگاری فرهنگی و بروز تشنجات روانی و یا خانواده گی، چگونه گی سمت و سو یافتن کودک و پرورش او در میان دو فرهنگ و دو رسم و رواج، اهمیت بسیار دارد. عدم آماده گی والدین برای درک چنین حالت، انتظار بازگشت به وطن که به درازا کشیده است، فقدان درک میزان تأثیر گذاری فرهنگ

جامعهء میزبان، نبود انعطاف والدین برای کودکان هنگام بروز رو به تزاید جوشش های شان با جامعهء میزبان، کاربرد همیشگی معیار ها و ضوابط فرهنگی، خانواده گی و وطنی در سنجش سلوک کودک... عدم درک چنین حالات از طرف والدین اسباب موجبهء تشنجات دوران نوجوانی و جوانی فرزندان را به والدین تزئید بخشیده است.

جامعهء مهاجر در کشور های یاد شده با افزایش بی‌تعادلی ها و عصبانیت ها و بروز روز افزون مشکلات خانوادگی و روحی والدین با پیدایش فشار روحی حاصله از آن مواجه شده است. در وضعیتی که مهاجرین هموطن ما، از داشتن نهاد های مشورتی و مشورهء متخصصین آشنا به رموز و ویژه گی های مشکلات محروم هستند، با پیشرفت معضله یگانه راه مقابله برای والدین با برخی از اوصاف این حالات، رفتن نزد داکتر بوده است. دکتوران، یا سبب چنین مشکلی را نمیدانند و یا اگر از ریشه های اجتماعی و فرهنگی فشار های روحی میدانند، برای مداوای رنج های پدید آمده، عاجز میباشند. در عوض، مداوای این مشکل را مانند دوکتوران نا آگاه، به دادن ادویه های برای آرامش اعصاب و خواب آور توصیه میکنند. و یا برخی از والدین خصوصاً پدران با توصل به افزایش سگرت و پناه بردن به الکل نا آگاهی و عاجز ماندن از برخورد راستینه و کار ساز را افزایش داده اند. اوصاف دیگری از تبارزات مشکل والدین، تا سرحد گریستن، طلب مرگ و توسل به برخورد های فزیکتی یا لت و کوب کشیده شده است.

چنانکه از تجارب سالهایی از هجرت نادلخواه و اقامت ناگزیری

در این کشور ها دریافته میشود، فرار از مشکلات تهدید آمیز داخل جامعه و رجوع به سوی این جوامع، سیر ساده بی نبوده است. مهاجر اگر از یک طرف توانست خود را از خطر مرگ و زندان و سایر ناگواری ها و نا هنجاری های اوضاع متشنج وار هاند، و از موج های هردم تهدید گر بگذرد، اما در ساحل نجات، شلاق موج های ناسازگاری فرهنگی، تن و روانش را آزار داده و شکنجه کرده است. اگر لازم است، این جهان مهاجر بازشناسی شود و در اجزای متعدد آن مکث صورت گیرد، تشخیص وضع ترحم انگیز کودک است که بخشی از پرابلم های والدین را تشکیل داده است در این بازشناسی مقام مهمی می یابد.

در این شرایط و در پیوند با گفتنی های پیشین ما، در باره شرایط پرورش کودکان، گفته آید که پذیرفته های کودک در باره کلیت سلوک و فرهنگ، بیشتر از محیط ماحول خارج خانواده تأثیر میگیرد. وقتی که در خانه است، مشغولیت تلفونی، تلویزیونی، کمپیوتری و سایت انترنتی اش بیشتر به علایق فرهنگی محیط جوامع میزبان معطوف است.

در نزدیکی های نوجوانی و سن بلوغ، گسست از ضوابط فرهنگی محیط خانه بیشتر میشود و از سوی دیگر طلب کسب استقلال از امر و نهی مواظبت و سخت گیری های والدین فزونی می یابد. پیرامون بازتاب تأثر بار و آزار دهنده این حالت در روان والدین اندکی اشاره کردیم. اما پنداشته میشود که موضوع مهم دریافت آن واقعیت هایی باشد که کودک در دل آن پرورش می یابد. و درک همین واقعیت است که والدین آغشته با تشنچ و یا توسل بسته به

دوا های کار ناساز مانند برای آرامش اعصاب، الکل و اضافه سگرت و غیره را کمکی می تواند.

غرض از درک و فهم واقعیت، پیش از همه شناخت محیط تأثیر گذار و مؤثر در شکل گیری عادات و سلوک و تمایلات مختلف روانی کودک و نوجوانان و جوانان است. همچنان شناخت تأثیرات رو به کاهش محیط خانواده.

واقعیت روابط و تناسب دو محیط نشان میدهد که موج قوی و نیرومند فرهنگی جامعه میزبان برای کودک آشناست و به تدریج با کشش های پر زرق و برق او را برای قبول پیش می اندازد. اما تلاش های خانواده گی و فردی والدین در برابر عوامل اصلی کارساز و نیرومندی و تأثیر گذاری این عامل کم شده و به کاهش میگذارد. ممکن است والدینی توانسته باشند که خواندن به زبان مادری را تا حدود کم و بیش به کودکان خویش درس دهند و یا آنها را متقاعد کرده باشند که به موسیقی افغانی گوش دهند و برخی ویژگی های سلوکی را که در میان هموطنان مثبت و ادب و اخلاق نیکو و پسندیده تلقی شده است رعایت کنند؛ اما نباید اغفال شد که این پیروزی و زحمت احترام انگیز برخی از والدین سد علایق نوجوانان و جوانان نمی شود. چنین زحمات در برابر عوامل اصلی و تعیین کننده پرورش فرهنگی و مساعد کننده سازش کودک در محیط مهاجرت ناچیز است، زیرا عدم آمادگی او برای سازش با اوضاع و احوالی که والدین زیسته اند، تفاوت ماهوی دارد. پنداشته میشود که باید پیش از همه والدین این آگاهی را بیابند که کودک در هوا و

فضای جداگانه پرورش یافته و به سن بلوغ رسیده است. محیط خانه و نقش والدین، در بهترین حالت و نمونه های از موفقیت این است که در پاره یی از موارد کودکان خواسته های آنها را پذیرفته اند. اما با آنهم و با تمام رعایت ظواهر و اخلاق مورد پسند والدین، عبور کودک از سن نوجوانی، نشان میدهد که در جهان دیگری زیسته است که برای برخی از والدین قابل درک نبوده است. عدم چنان درکی موجد سلوک نا متعادل در رفتار والدین و نو جوانان شده است. در اینجا از آنچه به عنوان تعادل یاد میکنیم، که مستلزم رعایت واقعیت های یاد شده از سوی والدین است. در کنار درک واقعیت تأثیر محیط و در کنار سهم والدین، تشخیص کمبودی اهمیت دارد که میتواند تا حدود زیادی در رفع خلا و بی توازی و بی تعادلی مؤثر باشد. تجارب نشان داده است که برای ایجاد نوعی تعادل فرهنگی و نگهداشت کودکان، نوجوانان و سر انجام جوانان در کنار آن آرزو های خوبی که والدین برای کودکان خویش دارند، زحمات آنها به تنهایی بسنده نیست. بعباره دیگر، حفظ و انتقال پاره یی از ویژگیهای فرهنگی وطنی به کودکان، لازمه اش ایجاد زمینه ها و عوامل دیگری مانند وجود مکتب ها، فراهم آوری فضای فرهنگی پرورشی جذاب و دلگرم کننده است که سوگمندان از داشتن چنان نهاد های مؤثر و کار ساز، مهاجرین هموطن ما محروم اند و با این محرومیت، کودک روبه رشد، در هنگامی که هنوز استقلال نیافته است، فشارهای مختلفی را بر خود احساس میکند. این فشار های مختلف بدلائل شناخته شده یی، در بین دختران بمراتب بیشتر از پسران است.

با توجه به دراز کشیدن زندگی در غربت که بسا از پیامد های اجتماعی و روانی برای مهاجرین قابل درک و تشخیص نبود و با توجه به تجارب مثبت برخی از سایر اقلیت های فرهنگی در بین کشورها، باید به تجارب دیگران مراجعه شود. فرا گیری از تجارب دیگران، موضعی است که می باید جدا دست اندرکاران فرهنگی، مطبوعاتی و مشارکت والدین علاقمند را بسوی خود معطوف سازد. این آرزو نیز مانند بسیاری از آرزو های که به تحقق پیش شرط ها مربوط است، شرط ایجاد فضای فرهنگی گسترده تر را ایجاب میکند. کار در حد توان و مؤثر آن میتواند باشد که نهاد های فرهنگی و اجتماعی و شخصیت های مسلکی امور مهاجرین با مسایل روانی آنها، به این معضله جدی تر بیاندیشند. دفتر های مشورتی تأسیس شود، تا موضوع برای والدین حالی و بازشناسی شود که کودکان و نوجوانان را چنان پرورش دهند که خود در محیط دیگری دیده اند. بدین وسیله از یک سو بار روانی از شانه های والدین آزار دیده و در معرض مشکل کارسته خواهد شد و از سوی دیگر با سهم جمعی نهاد های یاد شده، ایجاد موفقیت آمیز رشته های فرهنگی وطن با کودکان و نوجوانان در چشم انداز قرار خواهد گرفت. اگر در آن حدودی که مقدور است، از نهاد های فرهنگی و اجتماعی در این راستا استفاده شود، تردیدی نیست که کودکان بر علاوه محیط خانواده، از محیط اجتماعی، فرهنگی و آموزشی هموطنان خویش رشته های از کشش و علاقه فرهنگی را بر تن خویش احساس میکنند. میزان کشش محافل فرهنگی و کارکرد های متنوع، نهاد های

اجتماعی و فرهنگی نیز به آن بستگی دارد که آیا دارنده اوصاف و نیکویی های که برای کودکان و نوجوانان گیرا و پرکشش و دلگرم کننده باشد، هستند و یا خیر؟

هنگام ارایه نظریه پیرامون مشارکت میسر و مقدر برای جلوگیری از تباهی و از دست دادن فرزندان غافل نمی‌شویم که این گپ ها تافته های جدا بافته از وضعیت عمومی کشور ما نیست. وضعیت عمومی و نقش تأثیر پذیرفته از وضع جامعه برای مهاجر زار و نزار و بی رمق بوده است. و نه تنها پهلو های مثبت را کم دیده ایم، بلکه خطوط دلسرد کننده، گریزان ساز و یأس آور آن

نیز مانند جنگ ها در کاهش عنصر توجه بدانسو مؤثر افتاده است. نباید نادیده گرفت که از روی تجربه دریافته ایم، وضع عمومی جامعه و فعل و انفعال آن در ایجاد جذر و مد کشش به سوی میهن و فرهنگ آن و یا گسترش روحیه گسست نیز نقش خود را دارد. جمیع این عوامل سرنوشت کودکان ما را به سویی ره میبرد، یا به سوی حل شدن در فرهنگ این کشور ها. به عنوان پیوستگان بی ریشه و بی هویت به رگ و شاخ نیرو انسانی این جوامع، جوامعی که آنها را بیگانه می شناسد. و یا اگر آماده گی های برای بهره گیری ها از ایشان اکنون میسر نباشد، به سوی ذخایر

بالقوه فردا، به آنها چشم امیدی خواهد بود. زیستن متعادل در کنار والدین، خواستی که از دل والدین بسیار بر میخیزد، با چنان اهداف، زیستن و پرورش دیدن به امید مصدر کاری برای میهن و مردم شدن را تصویر خواهد کرد.

بدینصورت ، آرزوی نسبی والدین در پرتو آرزو های سترگی که حفظ فرزندان برای افغانستان تواند باشد تا حدودی جامه عمل خواهد پوشید. و در این جریان، باید به آنها به عنوان معصومانی که میان دو سنگ، روانی خورد و خمیر شده دارند، نگاه کنیم. سلسله بحث ادامه دارد.

به آگاهی شما می‌رسانیم



سازمان شورای زنان پناهنده St Vluchtelingen Vrouwen Raad که مسئولیت آن را ملکه هاشمی دارد، اخیراً به همکاری GD و GG امستردام یک سلسله ترینگ های را برای خانم های پناهنده در هالند به ارتباط مسئولیت والدین در قبال تربیه اطفال میان

دو فرهنگ، انجام داده است. در این ترینگ موضوعات خشونت با اطفال، تشویق اطفال، اطفال کند ذهن، اطفال بیمار، استعداد های فوق العاده، فرا گیری دو زبان همزمان، اثر جاذبه فرهنگ بیگانه، نو جوانان معتاد، مراحل بحرانی بلوغ و امراض روانی مورد بحث قرار میگیرند. گزارش این ترینگ در شماره های بعدی "نهال" به نشر خواهد رسید.

این ترینگ در سال جاری نیز جریان دارد و علاقمندان میتوانند برا معلومات بیشتر به روز های دوشنبه، چهار شنبه و پنجشنبه از ساعت یک الی ۴ بعد از ظهر به شماره ۰۲۰۴۹۵۳۷۸۶ تماس گیرند.

Laima Farhoed



Parkietje

gisteren, toen de bloemen in de tuin
lachten

zie het parkietje tegen mij
zie het parkietje tegen mij

een nieuw ei
in de hemel is
gefotografeert

de televisie zei
tegen mij
in de tsunami
zijn de fotografen
veranderd in foto's

200.000 bloemen
200.000 bomen
200.000 kinderen

Te weinig dan ,
Doden weglopen in buiken van
wezens

In het wilde water
Begroeven ze zich
De televisie zong kort voor mij
Gisteravond :

555
Nummer van het aller laatste adems
Ik

Gaf een eoro
En

200 tranen
Richtten 555 op
Een wit parkietje

In een rode kooi
Hij kende mijn laatste gedicht
Ik vroeg hem

wat 555 betekende
Het parkietje at
3 stukken 5 kruimels
Na 5 minuten was hij
Dood



مردگانی که در شکمهای حیوانات دریایی گریختند
در آبهای وحشی
خود را دفن کردند
* * *



تلویزیون دیشب
به من آهنگ کوتاهی خواند:
۵۵۵

نمره آخرین نفس
من
دادم یک ایرو

و
ریختم
دو صد قطره اشک
در ۵۵۵



یک طوطی گک سفید
در یک قفس سُرخ
که شعر آخری مرا میشناخت
ازش پرسیدم
۵۵۵ چه معنا
طوطی گک

هر سه دانه را خورد
۵ دقیقه بعد
مُرد

به کودکان سونامی

لیمه فرهود برگردانی از هالندی: لونا ولی

طوطی گک

دیروز که گلها در باغ
می خندیدند

طوطی گک به من گفت
طوطی گک به من گفت

یک تخم جدید
در آسمان

عکاسی شد
تلویزیون

به من گفت
در سونامی

عکاسها
به عکس تبدیل شدند

دو صد هزار درخت
دو صد هزار گل

دو صد هزار طفل
کمتر از

بهار ۱۳۸۴ هجری خورشیدی مصادف به ۲۰۰۵ مسیحی

May / June							April / May							March / April						
جوزا / خرداد							ثور / اردبهشت							حمل / فروردین						
شنبه	۱ شنبه	۲ شنبه	۳ شنبه	۴ شنبه	۵ شنبه	جمعه	شنبه	۱ شنبه	۲ شنبه	۳ شنبه	۴ شنبه	۵ شنبه	جمعه	شنبه	۱ شنبه	۲ شنبه	۳ شنبه	۴ شنبه	۵ شنبه	جمعه
Sat.	Son.	Mon.	Tue.	Wed.	Thu.	Fri.	Sat.	Son.	Mon.	Tue.	Wed.	Thu.	Fri.	Sat.	Son.	Mon.	Tue.	Wed.	Thu.	Fri.
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۲۱					۱	۲			۱	۲	۳	۴	۵
	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۱					۲۱	۲۲			۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	June	۲	۳	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	April
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۳۰	May	۲	۳	۴	۵	۶	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱				۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱		
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱				۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰		

ابراهیم صفا

لاله آزاد

در دشت مکان دارم، همفطرت آهویم
تنگ است محیط آنجا در باغ نمی رویم
مشاطه نمی خواهد زیبایی رخسارم
نه در طلب یارم نه در غم اغیارم
داغیست نشان عشق در سینه پر خونم
رانده ست جنون عشق از شهر به افسونم
قید چمن و گلشن بر خویش نگیرم من
آزاده برون آیم، آزاده بمیرم من

من لاله آزادم خود رویم و خود بویم
آبم نم باران است فارغ ز لب جویم
از خون رگ خویش است گر رنگ به رخ دارم
بر ساقه خود ثابت فارغ ز مدد گارم
جوش می و مستی بین در چهره گلگونم
آزاده و سرمستم خو کرده به هامونم
از سایه کس منت بر خود نپذیرم من
بر فطرت خود نازم، وارسته ضمیرم من

ذاتن: نوشته این
واژه به شکل "ذاتا"
بیشتر معمول است.
پیرامون نوروز
- جلوس: نشستن
- خلافت: جانشین کسی
شدن، خلیفه شدن
- مصادف: رویرو
- ظهور: ظاهر شدن،
آشکار شدن
- ربط: پیوند
- مشتمل: در بر گیرنده
- زایش: پیدا شدن و به
دنیا آمدن، طفل به دنیا
آوردن
- معیار: اندازه، پیمان
- ملال: رنج، دلنگی
- سراسیمه: پریشان،
سرگردان
- صد: به قولی نوشته
این عدد را به شکل
"صد" درست دانسته اند
و "صد" را از غلط
های معمول میدانند.

- سنگر: پناهگاه، جایی که
سربازان برای خود در
جنگ درست میکنند تا از
تیر اندازی دشمن آسیب
نبینند.
- هدف: نشانه
- عقب: پشت سر
- ممنوع: منع شده
- مختار: اختیار دار
فکر آدمی در ...
- سیارات: جمع سیاره
- تمدن: شهری شدن
- نبوغ: هوشیاری
- محصول: حاصل
- تراوش: بیرون آمدن
تحول: از یک حال به حال
دیگر شدن
تکامل: کامل شدن
شمه: کم، مقدار کم از
چیزی
آسایش: آرام گرفتن،
راحت شدن
تحولات: جمع تحول

- هیجان: به جوش و
خروش آمدن، برانگیخته
- اضافه: افزودن، زیاد
کردن
- ناپدید: گم
- جلا: صیقل
- برهنه: لباس نپوشیده،
عریان
- شعاع: روشنی آفتاب
- درخشیدن: روشنایی
دادن
... شطرنج بیاموزیم
- همجوار: همسایه
- رشد: به راه راست
رفتن، نمو، ترقی
- تفکر: اندیشیدن، فکر
کردن
- "مهرد" شطرنج: در
اصطلاح دانه شطرنج
نیز به آن گفته میشود
- حریف: جانب مقابل در
بازی، هم نبرد

جالب و حیرت انگیز
- منتشر: پراکنده
- اعدام: نابود کردن
- بنیان: اساس
- مجهز: آماده
- اقدام: به کاری دست
زدن
شگفتن در بهار و باران
- اندیشه: فکر، گمان
- نیایش: دعا، ستایش
- تار: تار یک
- غنچه: گل نا شکفته و
باز ناشده
- خشنود: خوش
- حسن: خوب و نیکو
- کمال: کامل شدن، صفات
خوب
- ظریف: زیبا
- انبوه: بسیار، فراوان
- شادی: خوشی
- لذت: خوشی و گوارایی
- مَصُور: نقاشی شده،
دارای صورت

توضیح مختصر بعضی از واژه
ها و عبارتهای این شماره:
چشمه های آبی:
- هدیه: تحفه
- زلفانش: موهایش
ماه و ماهی
- برکه: حوض طبیعی
- نگران: کنایه از پریشانی
- سطح: روی، بالای هر
چیزی که هموار باشد
دانستنیها
- "وجود شان به ز عدم":
بودن شان بهتر از نبودن
شان
- "تار و پود" کنایه از
اساس و پایه، وجود و
اصل چیزی
- دارو: دوا
- درنگ: توقف
- خطا: نادرست، اشتباه
- مَمْلُو: پُر
- جهنم: دوزخ



چهار عکس ستون چپ از شاگردان مکتب "ابن سینای بلخی" بخش لایدن،
دو عکس راست (اوسط) از شاگردان مکتب شهر هارلم و باقی از منابع انترنت.